

خاتمی، کارنامه تخریب و آلودگی

خاتمی، کارنامه تخریب و آلودگی (چهار سال نخست)

کریم قصیم

مقدمه

خاتمی، چهار سال تمام، همان طور که با نمایش «جامعه مدنی و قانون و ...» توهماتی در عرصه سیاست برانگیخت، با بحث و وعده «حفظ محیط زیست و توسعه پایدار و ...» نیز به تصویری در پهنه محیط زیست کشور دامن زد. گویا یک «تحول مثبت در نگرش و برنامه دولت نسبت به مسائل محیط زیست و منابع طبیعی» در شرف تکوین بود! حرفهایی که می زد این را القا می کرد. ولی در عمل، دولت خاتمی همان ساز و کارهای ویرانگری را ادامه داد که از ابتدای حکومت آخوندی محیط زیست طبیعی و شهری ایران را مورد تجاوز و تخریب قرار داده بودند. این مکانیسمها به طور کلی عبارت بودند از:

- عدم وجود امنیت و حفاظت از محیط زیست طبیعی و شهری کشور،
- باز گذاشتن دست «شرکتهای بهره بردار» در تاراج منابع طبیعی،
- مشارکت دستگاههای دولتی در تخریب و تاراج منابع،
- برداشت جاهلانه و غارتگرانه از اصل منابع،
- عدم مبارزه لازم با عواقب و آلودگیها،
- عدم سرمایه گذاریهای لازم در حفظ و احیای منابع
- عدم سرمایه گذاری در ارتقای بارآوری آنها،

این رفتارها، جملگی حاصل نوعی نگرش به محیط زیست و منابع طبیعی بود که نتایج مهیب و مخرب آن از قرنهای پیش در سرزمینهای دیگر تجربه شده بود. محیط زیست ایران در موقعیت مساعد و مطلوب به سر نمی برد، بسیار حساس و شکننده شده بود. نتایج عملی ساز و کارهای فوق خیلی زود در تضاد قرار گرفت با مدعاها، حرفها و بی عملیهای خاتمی در مقام «ریاست عالیة محیط زیست» و معصومه ابتکار، در پست رئیس «سازمان

حفاظت محیط زیست» کشور، به سرعت آشکار شد که وجه تمایز دوران خاتمی نه در اقدامات اصلاحی، بلکه در شارلاتانیسم گفتاری و نمایشهای کنفرانسی است. توده مردم، به سُخره، این روش را «حرف درمانی» نام نهاد. از این «راهکار» خاتمی، هیچ درمانی به دردهای محیط زیست ایران نرسید. ادامه تخریبهای مهیب و آلودگیهای مرگبار، اما، طومار «حرفها» را در هم پیچید و از این دوران چهارساله یک کارنامه مهیب تخریب و آلودگی به جای ماند.

*

در این گزارش مختصر، مجال پرداختن به فهرست بلند و ریز مشکلات محیط زیست ایران نیست (به غیر از معضل افزایش جمعیت شهری) عاجلترین محورها پیگیری می شوند. شرح وضعیت، بیشتر براساس گزارشهای اساتید و مطبوعات و نامه های مردم به رسانه ها تهیه شده است. چون از طرف دولت و سازمان مربوطه، گزارش سالانه درباره وضعیت محیط زیست کشور انتشار نمی یابد، چیزی به نام «آمار دولتی» دقیق و منظم نیز وجود خارجی ندارد. ارقام «سالنامه ها» ی گاه به گاه دولتی، یا «آمار سیاسی» دستکاری شده هستند یا بعضاً همان آمار اواخر زمان شاه بازنویسی و منتشر شده اند!

یک نمونه: باورکردنی نیست ولی در موضعگیری مقامهای دولت خاتمی و دولتهای قبلی راجع به مساحت جنگلهای موجود ایران، بیش از ده سال است که هر سال عدد ۱۲/۴ میلیون هکتار تکرار می شود که این رقم، مال ۲۴ سال پیش است و اولین بار در سالنامه آماری سال ۱۳۵۶ درج شده بود! در حالی که به شهادت گفته ها و گزارشهای مستند-و نیز عواقب وخیم و غیرقابل انکار تخریبها، چون ازدیاد سیل-واقعی تخریب فزاینده جنگلهای کشور تردیدی انکارپذیر نیست. درستی و دقت آمار دولتی در دیگر بخشهای محیط زیستی نیز به همین اندازه است.

*

در گزارش زیر، ابتدا مسائل مبرم محیط زیست و منابع طبیعی کشور، به خصوص فاجعه جنگلها، مورد بررسی قرار می گیرد. سپس مهمترین محورهاى محیط زیست شهری، به اجمال، شرح داده می شوند. با آن که این بخشها با هزار رشته پیدا و پنهان در پیوند و تعامل با همدیگرند، اما تخریب جنگلها-به علت لطمه همزمان به منابع آب و خاک و گیاه-اهمیت خاصی دارد. به همین جهت این مسأله-در قیاس با بخشهای دیگر-مفصلتر کند و کاو شده است.

یکم- تخریب و غارت جنگلها

در کشورهای توسعه نیافته، معمولاً رشد سریع جمعیت و دستبرد شهرها به پهنه جنگل، عوارض و آلودگیهای صنعت و نیز برداشتهای بی رویه و غیرقانونی، عوامل کلاسیک

تخریب قوه بازسازی و دوام جنگلها به شمار می روند. در بعضی از این ممالک بهره برداریهای نابودکننده، همچون تراشیدن پهنه های جنگلی، کف برکندن و تبدیل غیرمجاز عرصه جنگلی به مرتع و مزرعه و قاچاق گسترده چوب، به فهرست عوامل تخریب اضافه می شوند. در دوران خاتمی، همه این پارامترهای تخریب به شدت عمل می کنند. علاوه بر اینها، شماری عوامل خاص آخوندی هم قوز بالای قوز محیط زیست هستند: واگذاری عرصه های جنگلی توسط ارگانهای دولتی به ایادی «خودی»، تغییر کاربری پهنه جنگل به ساخت و سازهای دولتی، مانور نظامی در مناطق جنگلی، افزایش وحشتناک جنگل سوزیها و ...

در عین حال، برای سرزمین خشک و نیمه خشکی چون ایران، که در سالهای اخیر گرفتار خشکسالی هم شده، وجود و ادامه بقای عرصه های جنگلی اهمیت تراز اول دارد و علی القاعده - در صورت وجود تدبیر و شعور متعارف حکومتی - می بایست حفظ و احیای آنها از اولویتهای سیاستگذاری کلان کشور باشد. اما، در حاکمیت آخوندی، نگاه و رفتار نسبت به جنگلها مانند رفتار با غنیمت جنگی است، بهره گیری بی مهابا و مرگبار.

مختصری در اهمیت جنگل

جنگل بزرگترین نیروگاه جذب و تبدیل انرژی خورشیدی به انرژی شیمیایی (فتوستنز) است:

«پروسه فتوستنز برای حیات گیاهان و جانوران، چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، مهمترین پدیده شیمیایی در کره زمین است، زیرا حیات به صورت کنونی خود تنها هنگامی امکان پذیر است که انرژی مورد نیاز موجودات زنده از نور خورشید تأمین شود» (دایرة المعارف فارسی، صفحه ۱۹۴۲).

در ضمن این پروسه، جنگل تولیدکننده بزرگ اکسیژن است. جنگل با جذب غبارها، پالایش آلودگیهای گوناگون، کاهش گرما و ... رویهم در تصفیه، تلطیف و بهبود کیفیت هوا نقشی مهم دارد. از سرازیر شدن سیلابها جلوگیری می کند، با گرفتن بخشی از بارشها و تبخیر و تعریق، به تعادل آب و هوای اقلیم مدد می رساند، هجوم شنهای روان به آبادیها را مانع می شود و از شدت توفانهای مخرب می کاهد. جنگل از فرسایش زمین و خاک جلوگیری می کند و در بهره برداری به قاعده و علمی، منبع پایدار تأمین چوب، مواد پروتئینی، سلولزی، دارویی و یک بانک بی مانند ژنتیک است. جنگل محیط زیست حیات وحش و پرندگان و محل شکار و اشتغال پایدار، مکان گردش و گردشگری مردمان است. با این ویژگیها، در حفظ و شکوفایی اقتصادهای بومی و منطقه بی نقش محوری دارد. به عنوان ذخیره گاه گونه های نادر و ارزشمند گیاهی و حیوانی، محل بی نظیر مشاهده و پژوهش و کشف علمی است. جنگلهای ایران، به خصوص باقیمانده جنگلهای شمال کشور، در مورد

ذخایر نایاب گیاهی از اهمیت بین‌المللی برخوردارند:

«پروفسور سهانس رویترس، گیاه‌شناس آلمانی، در سفری که پاییز سال گذشته به شمال ایران داشت، گفت: در این جا چهارگونه به نامهای انجیلی، لرگ، سفیدپلیت و لیلکی وجود دارد که در اروپا مشابه آن دیده نمی‌شود و به نظر می‌رسد این گونه‌ها فسیلهای زنده باقی مانده از گیاهان دوران سوم زمین‌شناسی باشند. هم‌چنین سویلهلم بوده‌س، جنگل‌شناس آلمانی، ذخیره‌گاههای سرخدار ایران را از مهمترین ذخیره‌گاههای بارزش در نیمکره شمالی و جهان می‌داند» (همشهری، ۲۷ اسفند ۷۹).

علاوه بر اینها، برای سرزمینی که سالهاست از عوارض خشکی و کمبود نزولات در رنج است، عرصه‌ها و زمینهای جنگلی، با جذب حجم بزرگی از بارشهای سالانه و انتقال آرام آبها به ژرفا و سفره‌های زیرزمینی، مائده‌یی مهمتر از «امداد غیبی» هستند. سال گذشته، متخصصان یک جمعیت زیست‌محیطی ایرانی حساب کرده بودند که:

«هرهکتار از جنگلهای پهن برگ شمال کشور قادر به جذب ۱۶۰۰ تا ۲۰۰۰ مترمکعب آب در خاک است. با محاسبات ساده مشخص می‌شود جنگلهای شمال ایران سالانه می‌توانند ۳/۵ تا ۴ میلیارد مترمکعب آب را جذب کنند که این مقدار بیش از دو برابر ظرفیت سد سفیدرود است» (همشهری، همان جا).

اشاره به سابقه تخریب آخوندی

بی‌تردید، روی کار آمدن خمینی در سال ۵۷، برای محیط زیست و به ویژه حال و آینده منابع طبیعی کشور، نقطه عطف شوم و فلاکت باری بود:

«در ایران با روی کار آمدن خمینی و استقرار حکومت آخوندی، دفعتهاً مکانیسمهای مهار ضایعات - یعنی قوانین، دواير و ساختارهای اجرایی حفظ منابع طبیعی - به کلی از کار می‌افتند و این گنجینه‌های ملی بدون حفاظ دولتی و ارگانهای محلی به ورطه هرج و مرج و تاراج تبدیل می‌شوند. تخریب جنگلها به واقع حالت بی‌مهاری پیدا می‌کند. درپایین، با قدرت گرفتن حزب الله و فرنانروایی امام جمعه‌ها در ایالات و ولایات، تصرفات غیرقانونی جنگلها به یک رویه رایج تبدیل می‌شود. در بالا، «شورای انقلاب» اولین کاری که در امور جنگلها و منابع طبیعی صورت می‌دهد عبارت است از اخراج کارشناسان برجسته و باتجربه و مدیران قابل و اهل فن».

(برای مطالعه تاریخچه و علل سیاسی و ساختاری این غارت، نگاه کنید به نوشته مستند «جنگلهای ایران، قربانی رژیم آخوندی»، نشریه مجاهد، شماره‌های ۵۱۸ و ۵۱۹، سال ۷۹).

اکثر سردمداران این «جنایت ملی» و سیاستگذاران، مجریان و مشوقان تجاوز و غارت جنگلها در دهه نخست حکومت آخوندی، افرادی از جناح «خط امام» بودند که اکنون با

مدعای حفظ محیط زیست و «توسعه پایدار» ریاست عالی و اکثر مقامهای بالای سازمان مربوطه را دردست دارند. در دهه دوم، پس از کنار زده شدن از رأس حاکمیت، گروهی از آنها، در قالب نشریه «سلام» و برخی محافل دیگر، به عنوان منتقدان سیاستهای تخریبی دوران ۸ ساله رفسنجانی و متظاهر به حفظ و حمایت از محیط زیست، به میدان آمدند. پس از دوم خرداد ۷۶، کسانی از همین جماعت، به مثابه «تیم اجرایی» خاتمی در محیط زیست، سر کار آمدند. اما در همان تناقضهای اولیه میان حرف و عمل، مشتشان باز شد. معلوم گردید وجه تمایز آنها بیشتر از مقوله «شریک دزد و رفیق قافله» بوده است. هم و غم آنها، نه حفظ محیط زیست و احیای منابع طبیعی ایران، که مانوری جدید برای «حفظ نظام» بود، حتی به قیمت تشدید تخریب و نابودی منابع طبیعی کشور. موردی که در زیر شرح داده می شود، خصلت نمای سیاستهای محیط زیستی دولت خاتمی - یعنی ژستهای کنفرانسی و گفته های تبلیغاتی در عین کارهای تخریبی - است. در ضمن به روشنی «استحاله به راست» مواضع معصومه ابتکار، رئیس «سازمان محیط زیست» رژیم را نیز نشان می دهد. به لحاظ اهمیت همه جانبه این پروژه ویرانگر، ناگزیریم آن را نسبتاً به تفصیل توضیح دهیم.

«جنایت بی محاکمه»

احداث «آزادراه تهران-شمال» و عواقب وخیم و همه جانبه زیست محیطی آن، موردی است مهیب و بی سابقه از شاهکارهای تخریبی رژیم، که جز تاراج منابع جهت تدارک غارتهای بعدی هیچ منطق دیگری نداشته است. این طرح، که در اواخر دوره دوم رفسنجانی به رغم مخالفتهای افکار عمومی و شمار کثیری از اساتید دانشگاهی و کارشناسان محیط زیست کشور آغاز شد، در دوره خاتمی نیز ادامه یافت. جالب است که بسیاری از کادرها و سران خط امامی، پیش از به قدرت رسیدن، از مخالفان و منتقدان طرح مزبور بودند. عواقب وخیم و پیش بینی شده این پروژه ویرانگر به قدری بوده و هست، که یکی از انجمنهای زیست محیطی آن را یک «جنایت بی محاکمه» نامید. سرمایه گذار و بهره بردار بعدی کل این جنایت زیست محیطی هم «بنیاد مستضعفان» است. ماجرای این «جاده غارت»، در مجموع نمونه یی است از اوضاع و احوال حاکم بر سرمایه گذاریهای بزرگ، که به رغم خسرانهای عظیم ملی، صرفاً به انگیزه سودهای میلیاردی باندهای رژیم، به اجرا گذاشته می شوند و دولتهای مربوطه هم، با زیر پا گذاشتن قوانین موجود و پایمال کردن الزامات ملی محیط زیست کشور، و نیز نقض شماری از تعهدات بین المللی امضا شده، مقدمات و وسایل انجام جنایت را فراهم می کنند.

پروژه احداث «آزادراه تهران-شمال»، که به اعتراف بعدی مدیر اجرایش - در سلام ۲ تیرماه ۷۶ - «یک طرح محرمانه» بوده، با مراسم و تشریفات ویژه در اواخر پاییز سال ۷۵ افتتاح می شود. حجم گسترده اخبار و گزارشهای تبلیغاتی، همراه با عکس و تفصیلات

حضور آخوندهای کله گنده در مراسم افتتاحیه، نشان می‌دهد که پوشش رسانه‌های دولتی، به علاوه پشتیبانی «مقام ولایت»، لازمه شروع و اجرای برنامه بوده است. اگر جناحهای حکومتی در آن زمان این پروژه را «یک طرح عمران و آبادانی کشور» قلمداد می‌کردند، «خاتمی چپهای» بعدی، در قالب «روزنامه سلام» و محافلی از متخصصان، ظاهراً با آن مخالف بودند. در همان موقع که در مبدأ و مقصد این جاده، مراسم آن چنانی برگزار می‌شد، افکار عمومی، متأثر از آرا و عقاید کارشناسان و اساتید دانشگاهی، و نیز اهالی مطلع ساکن شمال، از «فاجعه‌یی در شرف تکوین» خبر می‌داد:

«این طرح بزرگترین مخاطره‌یی است که ممکن است بخشی از جنگلها و مجموعه به هم بسته زیست محیطی شمال را نابود کند... فاجعه‌یی در شرف تکوین است... وانمود کردن طرح به عنوان بی سابقه‌ترین طرح آبادانی و عمران موجبی کافی برای حصول مشروعیت و قانونیت آن نمی‌تواند باشد» (اطلاعات، ۲۷ بهمن ۷۵).

در این زمان، اصلاً تخریب فزاینده جنگلهای شمال و پیامدهای بی‌شمار آن - از جمله فرسایش خاک و سیل‌های مهیب -، که هر بار خرابیهای گسترده و خسارتهای کمرشکن به بار می‌آوردند، سالهاست مردم و کارشناسان را نسبت به مسائل محیط زیست شمال حساس کرده است. علاوه بر این، سطح آگاهی مردم نسبت به گذشته ارتقا یافته و آگاهی آنها از عاملان سوداگری و سیاستهای ویرانگر آخوندی بسیار بیشتر از پیش شده است، به خصوص اهالی محل به الزامات زیست محیطی و مسائل مربوطه توجه بیشتری پیدا کرده‌اند. بنابراین، در رابطه با عواقب طرح «آزادراه» نیز پتانسیل اعتراضی وجود داشت، به ویژه کارشناسان دلسوز و اساتید دانشگاه و پرسنل محافظ جنگلها و مراتع و پناهگاههای حیات وحش از عوارض آن کاملاً آگاه بودند. همین پتانسیل اعتراضی، از یک طرف محیط غیردولتی را برمی‌انگیخت و از سوی دیگر تضادهای درونی دستگاههای ذیربط را فعال می‌نمود. لذا به مجرد علنی شدن طرح مذکور، هنوز کلنگ آن به زمین نخورده موج نامه‌های اعتراضی، اعلام نگرانی و مخالفت و غیره به راه افتاد. چیزی نگذشت که انتقادهای کارشناسان درون سازمان حفاظت محیط زیست بالا گرفت، به خصوص که تصویب کنندگان و مجریان طرح آشکارا پاروی «قانون» گذاشته و بایستی اعتنایی اهانت آمیزی اداره «محیط زیست استان تهران» را نیز دور زده بودند:

«مدیرکل محیط زیست استان تهران گفت: احداث آزادراه تهران-شمال، توجیه زیست محیطی ندارد... در بندیک تبصره ۸۲ قانون برنامه دوم توسعه اقتصادی-اجتماعی کشور نیز آمده است که " طرحها و پروژه‌های بزرگ خدماتی باید قبل از اجرا و در مرحله انجام مطالعات امکان سنجی و مکان‌یابی، براساس الگوهای مصوب شورایعالی محیط زیست مورد ارزیابی زیست محیطی قرار بگیرد و سپس اجرا شود " که توسعه به ضد توسعه تبدیل نشود... متأسفانه سازمان محیط زیست هیچ گونه اطلاعاتی از چگونگی مطالعات

فنی، اکولوژیکی و اقتصادی پروژه در اختیار ندارد و مشخص نیست اگر چنین مطالعاتی صورت گرفته، چرا نتایج آن به سازمان محیط زیست ارائه نشده است... به رغم تماسهای مکرر با مسئولان اجرایی و دست اندرکاران امور برنامه ریزی کشور، هیچ گونه پاسخی در این زمینه دریافت نشده است. سازمان محیط زیست با اجرای این پروژه با شرایط موجود مخالف است» (اطلاعات ۱۴ آذر ۷۵).

اما مدیر عامل «شرکت آزاد راه تهران-شمال»، در برابر اجتماعی از اساتید دانشگاه مدعی می شود «سازمان حفاظت محیط زیست» این طرح مخرب را تأیید کرده: «این طرح دو بار در هیأت وزیران مطرح شده است. وزارت راه و ترابری و سازمان محیط زیست آن را تأیید کرده اند» (همایش آزادراه تهران-شمال، ۸ بهمن ۷۵، به نقل از ماهنامه صنعت حمل و نقل، فروردین ۷۶).

در کشمکشهای بعدی وزارتخانه ها و ارگانهای گوناگون، معلوم می شود که، از مجلس آخوندی تا «سازمان جنگلهای و مراتع» و غیره، جملگی این طرح غیرقانونی را، پیدا یا پنهان، امضا کرده اند! متنها، در اثر اعتراض و مخالفت دانشگاهیان و کارشناسان، کار پیچ پیدا می کند و موجی از نامه های اعتراضی به رسانه ها می رسد.

همان زمان، یکی از جمعیت های محیط زیستی، طی متنی خطاب به رفسنجانی (مندرج در شماره اسفند ۷۵ ماهنامه جامعه سالم) طی شرحی درباره پیامدهای وخیم این طرح، چند پرسش پیش می کشد و بعد اعلام می کند:

«تازمانی که نسبت به پرسشهای فوق الذکر پاسخهای قانع کننده دریافت نکرده، ایجاد آزادراه شمال را جنایتی بی محاکمه، تلقی خواهد کرد».

با توجه به دامنه خرابیها و آسیبهای مهیب که اجرای این پروژه به بار می آورد، در واقع نه یک جنایت، بلکه زنجیره بی از جنایتهای ملی در حق مردم و محیط زیست شمال کشورمان در دستور اجرا قرار داشت. عواقب زیست محیطی احداث این جاده در دو گروه متمایز قابل پیش بینی بودند: یکی مجموعه عوارضی که هنگام عملیات احداث در طول مسیر و در حاشیه جاده پیش می آمدند. و دیگر، آثار مخربی که اجرای این طرح در محیط زیست حوزه های مبدأ آن (تهران) و مقصد آن (چالوس و نوشهر و منطقه کلاردشت و...) به وجود می آورد. با تمام اینها، دولت خاتمی از ادامه اجرای این طرح - که بعداً معلوم می شود تصویب آن هم «غیرقانونی» بوده است - پشتیبانی می کند. «سازمان حفاظت محیط زیست» این دولت نیز، به رغم مخالفت های اولیه، رسماً به آن صحنه می گذارد!

پیش بینی های کارشناسی می گفتند که در اجرای طرح، وقوع یک سری فجایع پیوسته به هم - چون تخریب وسیع جنگلها و مراتع، مزارع و باغها و سپس آسیب شدید آبخیزها و فرسایش خاکها، به ویژه در دامنه های کوهستانی البرز مرکزی - قطعی خواهد بود. سواهی کاهش تولید اکسیژن، یک پیامد خطرناک این است که بر اثر تخریب و نابودی گسترده طبیعت،

رفته رفته اقلیم منطقه عوض می شود. در این صورت بی تردید، لطمات مضاعف به کل بافت کشاورزی و زیست محیطی و اقتصادی شمال وارد خواهد شد. پیامد سهمگین دیگر، زیاد شدن شمار سیلابهای کوهستانی و سقوط بهمن است، با خسارتهای بسیار سنگین برای مردم و تخریب مضاعف محیط زیست. همین طور مشکل آلودگی سرچشمه رودخانه ها و انسداد آبراهها، ضرباتی است که به ذخایر حیات وحش و گونه های گیاهی و حیوانات آبی وارد می شود.

در نقشه تصویب شده طرح، مسیر «آزادراه» از میان کوهستانها و دامنه های البرز مرکزی می گذرد، یعنی «منطقه حفاظت شده»یی به خطر می افتد که به وسعت چهارصد هزار هکتار، زیستگاههای گیاهی و حیوانی گسترده، گنجینه یی ملی از حیات وحش و ذخایر بیولوژیکی را در خود جای می داد. گیاهان مرتعی این سرزمین از دیرباز در رشته های متنوع صنایع، پزشکی و داروسازی به کار رفته اند. عبور یک اتوبان عریض ۲۶ متری، با تمام تأسیسات حاشیه یی آن از میان یک منطقه شکننده و حساس، ضربه یی بسیار سنگین بود که حتی می شد در مجله تخصصی خود «سازمان محیط زیست» شرحی درباره دامنه این ضایعات خواند: «احداث جاده ها [در مناطق جنگلی] به وسایل مستقیم یا غیر مستقیم، سلامت را از محیط زیست جانوران (خاک و پوشش گیاهی) سلب می کند و با تخریب محیط، درست مانند آن است که تک تک این حیوانها را با دست خود از بین ببریم... جاده ها نه تنها مناطق را به دو نیم می کنند، بلکه جاده های فرعی که به آنان مرتبط می گردد نیز موجب تقسیم هرچه بیشتر زمین و کوچکتر شدن زیستگاهها می شوند تا به حدی که فضای زیستی جانوران محدود و محدودتر می شود... در ظرف زمان کوتاهی از تأسیس جاده جنگلی، جنگل هم از نظر گونه های گیاهی و نیز از نظر تعداد، تغییرات فراوانی را متحمل گردیده و تخریب همه جانبه یی را موجب می گردد... بازنده دیگری هم وجود دارد و آن جمعیت حیات وحش وابسته به جنگل بومی و طبیعی است... در مناطقی که مسیر جاده از کوهستانهای قدیمی می گذرد، جاده کشی، تخریب شیپها و کوهستانها را به همراه دارد که ریزش دائمی کوهها از عوارض خطرناک آن به شمار می رود. جنگلها به طور آهسته و مداوم فرو خواهند ریخت... این پدیده در مورد جنگلهای البرز مرکزی امری است اجتناب ناپذیر...» (مجله محیط زیست، شماره بهار ۷۶، صفحه ۷).

علاوه بر اینها، یک خسران و ضایعه بسیار وخیم دیگر هم پیش می آمد که از آن هیچ صحبت نمی شد: ابعاد و حجم عظیم خاکبرداریها و جابه جایی و سرانجام نابودی این خاکهای غنی نشان می داد که میان خرج و دخل زیست محیطی و اقتصادی طرح هیچ تعادلی وجود نداشت. این مسأله، هم از لحاظ پیوندهای اکولوژی منطقه شایان توجه خاص بود و هم به واسطه عوارض اجتماعی-اقتصادی آن اهمیت فراوانی پیدا می کرد. برای فهم روشن تر این جنبه ها و پیامدهای ویژه آنها، اول باید به حجم عظیم خاکبرداری توجه کرد:

«در عملیات احداث آزادراه تهران-شمال پنجاه میلیون مترمکعب خاکبرداری می شود» (روزنامه ایران، ۵ دی ۷۵).

می بایست در نظر داشت که کشور ایران مدتهاست دچار مصیبت شدید فرسایش خاک می باشد. وانگهی، خاک منطقه شمال قطعاً یک ماده زنده و حیاتی است و هر دخل و تصرف بی مورد و حساب نشده، موجب آسیبها و خسارتهای سنگین می شود. جهت تدقیق مطلب، فقط به گوشه کوچکی از گزارش یک دانشمند برجسته توجه می کنیم، که سالها پیش بحران فرسایش خاک ایران را مورد تحقیق و مطالعه قرار داده است:

«در خاکهای مختلف که مورد فرسایش قرار گرفته اند در یک گرم خاک از یک تا شش میلیون میکروارگانیسم از بین می رود... طبق بررسیهای علمی مقدار انرژی که با نابودی میکروارگانیسمها در یک مترمربع اتلاف می شود در حدود ۲۴۳۱ تا ۵۱۴۱ کالری است. در فرسایش [و کندن و جابه جایی] خاک در هر هکتار حدود ۳۰ تا ۲۴۰ تن بوته، شاخه و ریشه گیاهی از بین می رود. در مناطق جنگلی این رقم به مراتب بیشتر می باشد. نابودی پوشش گیاهی به تلف شدن انرژی که مقدار آن در هر هکتار به ۳۳ تا ۴۰۷ میلیون کیلوکالری می رسد منجر می شود... نابودی میکروارگانیسمها تأثیر نامطلوبی بر تمام پروسه های طبیعی خاک - تجزیه مواد آلی، عملیات بهداشتی سنتز هوموس، تغییر مواد سمی وارده، تحول بیوشیمیایی خاک و غیره - می گذارد...» (پروفسور بهروز شکوری، ماهنامه زیتون، شماره ۱۱۳، ۱۳۷۲).

حالا حساب کنید با پنجاه میلیون مترمکعب خاکبرداری در مسیر سرسبز تهران-شمال چه خسران و خسارت بی حسابی نهفته بود و بی توجهی در این مورد چه اندازه به ملک و ملت ضرر می زد. تازه دینامیسم فاجعه از این هم فراتر می رفت و با این خاکبرداریها دور باطل دیگری نیز به راه می افتاد:

«مجری طرح در این باره هیچ توضیحی ارائه نکرد که حجم خاکهای عملیات خود را چه می کند؟ به شوخی گفت "بر سرمان می ریزیم"، اما واقعاً چه جایی بهتر از دره های منتهی به سد کرج؟!» (سلام، ۲ تیر ۷۶).

ای کاش اجابت این «شوخی»، به صفت جمع، شامل حال آمران و عاملان اصلی چنین پروژه هایی می شد، اما تاوان آن را در سالهای بعد، می بایست شهرکم آب تهران و ده دوازده میلیون جمعیت آن بدهند. چون هر مترمکعب خاکی که به دره کرج ریخته می شد، در واقع به معنای از دست رفتن همان مقدار از حجم آب مورد نیاز مردم تهران بود. در آغاز روی کار آمدن خاتمی، یک متخصص اهل فن، خطر را دیده و هشدار داده بود:

«احداث این راه، سد امیرکبیر را در معرض خطر جدی قرار داده است و به آن آسیب فراوانی خواهد رساند تا آن جا که این سد را از کار خواهد انداخت» (همان جا).

همان طور که گفتیم، خواهان و سرمایه گذار این طرح ضدملی «بنیاد مستضعفان»

بوده و دولت خاتمی در نقش گماشته و کارگزار بی اراده یک مافیای اقتصادی سیاسی، عمل کرده است:

«اجرای طرح به بنیاد واگذار شد که دیگر سازمانها و دستگاههای دولتی نتوانند با اجرای آن مخالفت کنند» (یک کارشناس مطلع، سلام، ۲ تیر ۷۶).

طبعاً سرمایه گذاری «بنیاد» هم با محاسبه دقیق سود و زیان مالی آن صورت گرفته بود. طبق قراردادی با دولت، که حاصل آن بیشتر به یک معاهده استعماری شبیه است:

«بنیاد در برابر سرمایه گذاری برای احداث این جاده، پنجاه میلیون مترمربع از زمینهای اطراف آن را برای شهرک سازی از دولت تحویل می گیرد و از این بزرگراه، پس از احداث، به مدت پانزده سال بهره برداری می کند» (محسن رفیق دوست، ماهنامه صنعت حمل و نقل، آذر ۷۵).

هدف سودآور «شهرک سازی» در زمینهای حاشیه اتوبان، و بساز بفروشهای مربوطه دیگر مسکوت می ماند. برعکس، جای این بحث را دستاویز عوامفریبانه «توسعه» می گیرد، توسعه‌یی که به قیمت نابودی گنجینه‌های ملی-آب، خاک، جنگل و مراتع منطقه «حفاظت شده» البرز مرکزی-سودهای نجومی «هزار میلیاردی» برای بنیاد می آورد. وقتی اساتید دانشگاهی و کارشناسان مخالف پروژه، تحت عنوان «چه از دست می دهیم و چه به دست می آوریم؟» همایشی در تهران تشکیل می دهند، مدیرعامل شرکت مجری، در کنفرانس حضور یافته، ضرورت انجام «جنایت بی محاکمه» را چنین توجیه می کند:

«از ساختن این آزادراه چند هدف را می توان به دست آورد: اول آن که ایران در نقطه‌یی از جهان واقع شده است که مرکز ترانزیت به حساب می آید. وابستگی کشورهای آسیای مرکزی به این راه نیز اهمیت زیادی دارد. دومین دلیل آن است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی بیشتر نقاط کشور توسعه یافته اند!» [۱] ولی منطقه شمال کشور از کمترین میزان توسعه برخوردار بوده است... و سومین هدف، بهره مندی مردم از طبیعت شمال است» (مجله صنعت حمل و نقل، فروردین ۷۶).

و این توجیه عوامفریبانه «توسعه»، منبعده مهم‌ترین جواب و بحثی است که ایادی بنیاد مستضعفان، دولت خاتمی، و حتی معصومه ابتکار، بدان متوسل می شوند؛ توسعه‌یی که ناقض کلیه برنامه‌ها و میثاقهای ملل متحد، از جمله «برنامه ۲۱» مصوب کنفرانس جهانی ریو (۱۹۹۲) است، برنامه‌یی که رژیم هم آن را امضا کرده بود و بند ۲ و ۳ آن صراحت دارد:

«توسعه حق هرملتی است. به کارگیری این حق باید به صورتی باشد که نیازهای زیست محیطی و توسعه برای نسلهای کنونی و آینده با هم برآورده شوند و توسعه پایدار باشد. برای حصول توسعه پایدار، می باید حفاظت از محیط زیست جزء لاینفک برنامه‌های توسعه باشد و این دو جدا از هم تلقی نشوند» («منشور زمین»، مصوبه کنفرانس ریو ۱۹۹۲).

مصوبات تمام کنفرانسهای بعدی و بررسیهای دقیق «برنامه محیط زیست» سازمان

ملل متحد جملگی تأکید دارند که «حفاظت از محیط زیست جزء لاینفک برنامه های توسعه باشد». ولی پروژه «شاه و شیخ» (این طرح اولین بار در زمان رضاشاه پیشنهاد می شود ولی با مخالفت کارشناسان بایگانی می گردد) دنبال سود است و کوچکترین اعتنایی به میثاقهای امضا شده و الزامات ملی حفظ محیط زیست و منابع طبیعت کشور ندارد. در همان همایش فوق الذکر یکی از اساتید دانشگاه که پیشنهاد «راه حل دیگر» دارد، در رد استدلال ظاهر فریب «توسعه» به چند فاکت بسیار با اهمیت توجه می دهد:

«توسعه باید منطقی باشد، آزادراه تهران-شمال از مسیری عبور می کند که ۳۵ سال برای جنگل کاری آن تلاش شده است. در قسمت دیگری از مسیر، کوههای آهکی وجود دارد و جاده همیشه در حال لغزش خواهد بود. در مسیر این جاده تشکیلات دوره دوم زمین شناسی قرار دارد، هم چنین جاده سازی در جنگل دارای عوارض مرحله دوم و کرانه یی نیز هست. برای جلوگیری از این فاجعه راه حل وجود دارد» (از سخنرانی یکی از اساتید در همایش، مجله صنعت حمل و نقل، فروردین ۷۶).

علاوه بر این دلایل، کارشناسان دیگر هم پیشنهادهای اصلاحی دارند، مفصل صحبت می کنند.

خلاصه کلام اساتید معترض این است که: اگر مسیرهای موجود به شمال نقصهای فنی دارند، با اصلاح جاده ها می توان نقصها را برطرف کرد، به احداث اتوبان که موجب تخریبی مهیب شود نیازی نیست. وانگهی، امر توسعه خطوط مواصلاتی در عرصه های جنگلی و کوهستانی به اتوبان سازی نیاز ندارد. توسعه به صورتی قابل قبول است که به محیط زیست حساس و شکننده شمال کشور صدمه های جبران ناپذیر نزند، یعنی اساس اکوسیستمهای جنگلی، خاکی و آبی منطقه را متلاشی نکند و خطرهای فزاینده برای مردم و سرزمین به وجود نیارد. می باید یک دهه بعد را در نظر گرفت، که با احداث این جاده و ساخت و سازها و تأسیسات متعاقب آن، اقلیم حساس منطقه دستخوش تغییرات فاحش می شود.

اما، از باند خاتمی، که هوس قدرت و سهم بردن در زمینخواریها و بسازبفروشهای «هفت شهرک حاشیه» و سود ترانزیت و توریسم و تأسیسات «آزادراه» آنها را مست مشارکت کرده، کسی گوشش به این هشدارها نیست. بعد از «دوم خرداد»، دنبال «توسعه و بهره مندی از منطقه» اند:

«بعد از انقلاب توسعه های مناسبی در کشور انجام شد، اما کمتر به این نقطه توجه شده است. به دلیل سرسبزی گیلان و مازندران اعتقاد عمومی بر این است که این منطقه آباد است، حال آن که نیست. توسعه یعنی استفاده مناسب از مناطق. باید از منطقه شمال بهره مندی شود» (سلام، ۲ تیر ۷۶).

در این میان بازار بورس زمین و سوداگری در مسیر «طرح غارت» داغ شده است.

واگذاری اراضی جنگلی و عرصه های مرتعی به بخش خصوصی نیز در اثر تلاشهای بنیاد و سازمانهای دولتی و امام جمعه ها و ... با تسهیلات مکفی توسط دولت خاتمی، شتاب می گیرد. به منطقه بی مانندی چون کلاردشت، که می بایست «حفاظت شده دولت» باقی می ماند، چوب حراج زده می شود. خیلها که تحت تأثیر حرفهای تو خالی خاتمی و معصومه ابتکار دچار توهم هستند، از این اوضاع فلاکت بار «شکایت ظلم به ظالم» می برند و جهت دفع فساد به «سازمانهای مسئول» دخیل می بندند:

«در پی چاپ آگهیهای متعدد مبنی بر واگذاری زمین در کلاردشت به نازلترین قیمت، گروه کثیری از علاقمندان محیط زیست و ایرانگردی خواستار واکنش جدی و قاطع سازمانهای مسئول در این باره شدند» (همشهری، ۲۳ شهریور ۷۶).

اما مردم محل بنا به تجربه مستقیم، حواسشان جمع تر است، شروع می کنند به نامه نویسی و افشای پروسه «توسعه» سوداگران. در صفحه گزارش شماره ۲۷ مهر ۷۶ روزنامه همشهری، بخشهایی از این عریضه ها درج شده است. جملاتی را نقل می کنیم:

«رشد قارچ گونه ویلاها از گوشه و کنار کلاردشت، حتی بر فراز دامنه های کوهستانی ... (یک دانشجوی کلاردشتی)

شایعه تبدیل سراسر کلاردشت به منطقه توریستی موجب شده مردم به تدریج کشاورزی را رها کرده و در پی تبدیل باغهای خود به اماکن اقامتی یا فروش آنها به بسازبفروشها باشند، هجوم بسازبفروشها حتی بافت جمعیتی منطقه را تغییر داده و اکنون با راکد شدن کشاورزی و دامپروری این روند روز به روز گسترش می یابد (از یک نامه دیگر اهالی).

در پی تراکم و تکرار این اخبار و اعتراضها، گروهی از کارشناسان محیط زیست به محل می روند و از نزدیک اوضاع را مورد مطالعه قرار می دهند. از قول آنها، شرح کوتاه ولی بسیار گویایی در شماره ۴ آذر ۷۶ همشهری به چاپ می رسد:

«شواهد موجود نشان می دهد که وزارت کشاورزی و سازمان جنگلها و مراتع هیچ التزامی به اجرای قانون منع تغییر کاربری اراضی زراعی و مرتعی و جنگلی ندارد. به دنبال اعلام اجرای طرح آذراه شمال موج خرید و فروش اراضی مناطق همجوار آن به راه افتاده است و مسئولان هیچ توجهی به پیامدهای زیانبار نابودی مراتع و کشتزارها ندارند».

نکته یی که در این جمع بندی جالب از قلم افتاده این است که بخشهای گسترده یی از واگذاریها به بخش خصوصی توسط خود دولت صورت گرفته، از جمله عرصه های جنگلی بلندیهای کلاردشت و اطراف دریاچه ولشت، و گرنه وضع به صورت زیر «توسعه» نمی یافت:

«چرا جنگلهای منطقه کلاردشت هر روز تراش می خورد؟ این کف بریهای جنگل را مسئولان چه پاسخی دارند بدهند، مگر ما چندتا کلاردشت و دریاچه ولشت داریم؟ چرا زمینهای مشرف به دریاچه ولشت، حتی با شیبهای بالای ۳۵ درصد را تفکیک کرده اند و به صورت نقد و اقساط می فروشند؟» (همشهری، ۲۶ آذر ۷۶).

چرایش روشن است: همدستی آشکار ایادی دولت خاتمی با بسازبفروشهای پاجوش «بنیاد» و رقابت در تاراج کلاردشت و نواحی مجاور آن. این نوع «اصلاحات»، خیلی پرسود بوده، ولی در ضمن ماهیت خط و خطوط حاکمان جدید را نشان می دهد. پس از هتک حرمت از کلماتی چون انقلاب و اسلام و شهادت و ... نوبت به قلب معنا و بی آبرو کردن مفاهیم جامعه مدنی و توسعه پایدار و «حفظ محیط زیست» رسیده بود. سال اول خاتمی با این شیادیهها خاتمه می یابد:

«آقای خاتمی ابراز امیدواری کرد که با وجود مدیریت توانا، شایسته و دلسوز در سازمان محیط زیست، بتوانیم در عرصه حفظ و نگهداری محیط زیست آن طور که درخور شأن مردم شریف کشور است گام برداریم» (روزنامه همشهری، ۵ اسفند ۷۶).

دسته گل دادن به معصومه ابتکار، اگر پوشش و بزرگ پراتیک مفتضح سال نخست دولت نمی بود، می شد آن را به حساب تعارفهای تشریفاتی گذاشت، ولی به گواه واقعیهایی که شرحش رفت و مواضعی که در زیر می آوریم، این رنگ و لعاب هم جزئی از نمایشهای اولیه «اصلاحات» است. دست بر قضا، وقتی نمودار گفته ها و عملکردهای محمد خاتمی راجع به «جامعه مدنی» را با منحنی حرفهای معصومه ابتکار درباره همین پروژه «آزادراه» کنار هم می گذاریم، راستی که در شارلاتانیسم و ویرانگری چه «وحدت کلمه» غربی می بنیم! هر دو در صحنه سخن، با «گفتاردرمانی» غوغابرانگیز و فریبنده به میدان می آیند و جلوه می فرورشدند، ولی در پهنه کردار برعکس، نه تنها قول و وعده ها صورت عمل به خود نمی گیرند بلکه بر اثر عجز و زبونی و همدستیهای پنهان و آشکاری که با غارتگران سنتی دارند، خودشان خیلی زود به توجیه کننده و حتی مدافع پروژه های ویرانگر تبدیل می شوند. روند این «کشف حجاب» عوامفریبی را می شود در موارد فراوانی به طور مستند پیگیری کرد. یک نمونه برجسته از دروغ و دغل این خط امامیها، عبارت است از مواضع «رئیس سازمان حفاظت محیط زیست» در مورد همین طرح «آزادراه تهران-شمال». در آغاز روی کار آمدن، مواضع مشعشع معصومه ابتکار در باب «مصلحت محیط زیست»- عینو ژستهای آن چنانی خاتمی درباره جامعه مدنی- گوی سبقت از هر عوامفریبی می رباید:

«نمی گذاریم هیچ طرحی بدون ارزیابی زیست محیطی به اجرا درآید... رعایت مصلحت محیط زیست باید از اولویت برخوردار باشد. توسعه نباید با عوارض زیست محیطی همراه باشد... اجرای طرح آزادراه شمال-تهران، به صورت غیرقانونی و بدون هیچ گونه ارزیابی زیست محیطی آغاز شده است» (همشهری، ۵ شهریور ۷۶).

«رئیس سازمان حفاظت محیط زیست» خاتمی، خودش صریحاً می گوید این طرح فاقد ارزیابی زیست محیطی و غیرقانونی است. پس چرا بلافاصله جلو اجرای آن را نمی گیرند؟ چرا دست محسن رفیق دوست و دیگر غارتگران «مؤتلفه» را از ادامه تخریب و تاراج جنگلها و «مناطق حفاظت شده شمال» کوتاه نمی کنند؟ این «قپی آمدن» خانم ابتکار

در مقابل آقای جنایت به چه نتیجه عملی منجر می شود؟ ...
باید در نظر داشت که سوگلی کابینه خاتمی در آغاز به قدرت رسیدن و گرماگرم ژستهای
نمایشی اولیه، چنین موضعی اتخاذ کرده بود:

«در برنامه دولت جدید تمامی ارگانها، وزارتخانه ها و حتی سازمانها و شرکتهای
ذیربط - در قالب کمیته های اجرایی - اهداف، تدوین راهکارها و سیاستهای اجرایی توسعه
پایدار را طبق زمانبندی مشخص دنبال خواهند کرد ... مسأله محیط زیست یک مسأله زیربنایی
است» (همشهری، ۲۴ شهریور ۷۶).

البته، در «آزادترین کشور جهان»، جایی که به قول رفسنجانی بیشتر «مشکل ارزانی
داریم، نه گرانی»، نمایش تبلیغاتی «توسعه پایدار و زیربنایی شدن محیط زیست» در ملاً
دوربینهای خودی هیچ خرجی ندارد. اما مدعی در رأس مدیریت یک سازمان کشوری قرار
گرفته و بودجه و دستگاهی محتشم در اختیارش هست، مسئولیت تداوم یا توقف و جهتگیری
امور محیط زیست را به عهده دارد. بنابراین، مدعاها و «سیاستها» را می توان زود محک زد
و سربرزننگاهها معلوم می شود کی چه کاره است، به عمل کار برآید به سخندانی نیست.
خالی بندیهای آخوندی خیلی زود لو می روند. در گزارشهای گوناگون اساتید و دوستان اران
محیط زیست و نیز از خلال نامه های مطبوعاتی اهالی محل، آشکار می شود دستگاهها و
سازمانهای دولتی که به گفته معصومه ابتکار، قرار است «اهداف، راهکارها و سیاستهای
اجرایی توسعه پایدار را دنبال کنند»، خود عامل مستقیم تخریب طبیعت آن خطه هستند:
«برخی سازمانهای دولتی عامل تخریب طبیعت کلاردشت هستند. بی توجهی
به اجرای قانون محدودیتهای کاربری تبدیل اراضی کشاورزی و جنگلی و مرتعی به مناطق
مسکونی، عامل عمده تخریب طبیعت در منطقه کلاردشت است ...» (از یک نامه اهالی
محل به همشهری، ۲۷ مهر ۷۶).

در آینه پروژه «آزادراه»، به خوبی می توان صورت واقعی خاتمی و ابتکار را ملاحظه
کرد. هنوز یک سال از شروع «پروژه» نگذشته، هجوم زمینخواران به منطقه کلاردشت امان
مردم محل را می بُرد. بنیاد «آقای جنایت» طرح تاراج شمال را بی محابا ادامه می دهد، ولی
مردم و محیط زیست این «منطقه حفاظت شده» فریادرسی ندارند. در ظرف مدت کوتاهی،
معلوم می شود که از خاتمی و خانم ابتکارش کاری ساخته نیست، یا اصلاً قرار نبوده که
کاری برآید! در پی آن گزافه گوییها، هیچ گام عملی که نمی آید هیچ، طرف با خفت و خواری
از خود رفع مسئولیت هم می کند:

«معصومه ابتکار، معاون رئیس جمهوری و رئیس سازمان حفاظت محیط زیست [!]»
در گفتگو با خبرنگار همشهری، گفت این سازمان در حال حاضر مسئولیت قانونی برای
مقابله با پدیده بورس بازی زمین در کلاردشت ندارد» (همشهری، ۵ مهر ۷۶).
از این جا به بعد است که خانم دکتر، در رابطه با الزامات «طرح تاراج»، افسار آقای

جنایت را به گردن می‌گیرد. چیزی نمی‌گذرد که این پروژه ضدملی، هم قانونی می‌شود و هم صاحب ارزیابی زیست محیطی و هم در خدمت توسعه کشور! «خانم ابتکار» نه تنها «جنایت بی‌محاكمه» را لاپوشی می‌کند، بلکه - با پذیرش «حیات خفیف خائانه» سیاسی - برای رفع موانع در افکار عمومی، «ابتکار» تازه‌بی هم به خرج می‌دهد. وی در این رابطه بارها، از طریق رسانه‌ها، زنهار می‌دهد که مبادا مراعات محیط زیست به عامل بازدارنده توسعه تبدیل شود:

«با توجه به این که ارزیابیهای انجام شده توسط مجریان طرح دارای نقایصی بوده است ... ضوابط در احداث جاده باید رعایت شود ... ضابطه [محیط زیستی] را باید در چارچوب قانون تعریف کنیم. محیط زیست باید در این چارچوب حرکت کند، نه این که عامل بازدارنده توسعه باشد» (سلام، ۲۱ بهمن ۷۶).

البته، این نوع موضعگیری به سادگی با خط جناح ارتجاعی و غارتگر مؤتلفه جوش می‌خورد.

بدینسان، دولت خاتمی در مورد این پروژه ویرانگر محیط زیست، مانند دیگر محورهای سیاسی و سیاستگذاری، در خطوط کلی همان مسیر دولت رفسنجانی را پی می‌گیرد. شخص معصومه ابتکار نیز آن حرفها و مواضع «انتقادی» اولیه درباره «شاهراه تخریب شمال» را به طاق نسیان سپرده، نظریه‌های محکم کارشناسی را مسکوت گذاشته و به بهانه عوامفریبانه «توسعه»، تسلیم خط بنیاد مستضعفان می‌شود. خاتمی و ابتکار در قدرت می‌مانند، تخریب محیط زیست و غارت جنگلها ادامه می‌یابد. در سالهای بعد، عواقب سهمگین این نوع پروژه‌ها، از جمله به صورت سیلابها و خرابیهای وحشتناك شمال کشور بارز می‌شود. همزمان با یکی از این فاجعه‌ها، نوشته‌یی از یک دوستدار محیط زیست در روزنامه همشهری مورخ ۳ مرداد ۷۸ به چاپ می‌رسد. این دیگری از آخرین مطالبی است که اشاره‌یی تأمل برانگیز به «بزرگراه تهران-شمال» دارد:

«از بالاترین مقامهای اجرایی کشور تا پایین‌ترین رده‌ها، در روز درختکاری یا هفته محیط زیست، کلمات و جملات قصار و زیبا می‌شنویم. اما، عملاً چیزی مشاهده نمی‌کنیم. [مثلاً] چرا مجبوریم به رغم اخطارهای مکرر کارشناسان مبنی بر خطرناك بودن برای محیط زیست، بزرگراه تهران-شمال را از این مسیر عبور دهیم؟ ... چنان ظلمی به خود و آیندگان می‌کنیم که بعدها کسانی که تاریخ را مطالعه می‌کنند گمان می‌کنند که لابد اینها ایرانی نبوده‌اند! لابد تحت اشغال بوده‌اند! چطور ممکن است که صدها مقاله از کارشناسان محیط زیست درباره خطرناك بودن نابودی جنگلهای شمال در نشریات ما درج شود، اما گوش شنوایی پیدا نشود؟ و هم چنان اره‌های موتوری در جنگلهای شمال کمر به نابودی هموطنمان ببندند؟ ...»

چند عامل دیگر

حضور شمار میلیونی دام در پهنه های جنگلی و چرای بی رویه، قطع غیر مجاز و قاچاق چوب، دستبردهای «غیر قانونی» به عرصه های جنگلی و تغییر کاربری آنها و ...، اینها نیز شماری از عوامل شناخته شده تخریب جنگل در دوده‌های اخیر بوده و هستند که دولت خاتمی، مانند اسلاف خود، از پیش بردن طرحهای مربوطه، مثل «طرح خروج دام از جنگل» و ... به کلی عاجز و ناکام مانده است. دلایل این ورشکستگی هم معلوم بوده اند: عدم سرمایه گذاری لازم، طرز فکر و مدیریت غیر مؤثر، تعدد و اختلاف مراکز قدرت، و بالاخره شریک بودن و سود بردن ایادی و ارگانهای دولتی و نهادهای در روند تخریبها. اما علاوه بر اینها، عرصه های جنگلی کشور تحت تأثیر دائمی عوامل دیگری نیز مخروبه و نابود شده اند. جنگل سوزیها و غارت «شرکتهای بهره بردار»، مهمترین اینها هستند.

جنگل سوزیها

یکی از عوامل تخریب فوق العاده سریع جنگلها در ایران، شمار فراوان و روبه افزایش حریقهای جنگلی در سالهای خاتمی بوده است. کارشناسان ابعاد این پدیده جدید و مخرب را «در حد یک بحران زیست محیطی» اعلام کرده اند. با آن که - به شرط برخورداری از چند فروند چرخبال - مقابله با این مشکل، به ویژه در شمال کشور، کار دشواری نیست، در دوره چهار ساله خاتمی کوچکترین اقدامی در این مورد صورت نمی گیرد. در واقع، با مجهز کردن دوایر آتش نشانی و منابع طبیعی به چند فروند هلیکوپتر جهت آگیری از دریای خزر و اطفای سریع حریقها، به آسانی می توان این وضع ویرانگر را اصلاح کرد. اما «مسئولان» بالای محیط زیست، پیگیر این فاجعه ها نیستند. حتی، در حرفهای خود در این چند سال، اشاره بی هم به جنگل سوزیها نکردند. این حریقهای پی در پی، که بعضاً مقارن مانور نظامی در عرصه های جنگلی پیش می آیند (مانند آتش سوزی چند روزه پارک گلستان)، حتی در فصل زمستان در مناطق مرطوب شمال کشور به تکرار روی می دهند. دوایر آتش نشانی پارکهای جنگلی و مناطق «حفاظت شده» حتی یک فروند چرخبال برای اطفای آتش در دامنه های کوهستانی در اختیار ندارند. تجهیزات آنها صرفاً در حد سطل و بیل است:

«فقط در هفته چهارم خردادماه [۷۸]، صدها هکتار از اراضی جنگلی ایران در استانهای فارس، خوزستان، تهران، گلستان و ... طعمه آتش شده اند. وقوع آتش سوزیهای پی در پی در جنگلهای مینودشت، پارک ملی بمو، پارک ملی سرخه حصار، پناهگاه حیات وحش دز، برخی اراضی جنگلی مشرف به شهر تهران، بیشه زارهای حوالی شوش و ... موجب شده کارشناسان در حال حاضر حجم این پدیده را در حد یک بحران زیست محیطی ارزیابی کنند ... نباید فراموش کرد که تقریباً همه عرصه های طبیعی کشور حتی از حداقل امکانات ایمنی برای مقابله با آتش سوزی محروم هستند ... [مثلاً] محیطبانان پارک گلستان برای مهار

آتش سوزیها فقط مجهز به بیل و سطل هستند و هیچ گونه امکان دیگری برای اطفای حریق در اختیار ندارند! پارک ملی گلستان به دلیل غنای طبیعی یکی از ذخیره گاههای زیستی کره زمین به شمار می آید و قاعدتاً این پارک می بایست از امکانات ویژه، هم چون هلیکوپتر برای آتش نشانی و ... برخوردار باشد» (همشهری، ۲۵ خرداد ۷۸).

در اواخر پاییز، در فصل سرما و باران در شمال کشور، فقط در یک مورد جنگل سوزی حوزه آمل بیش از ۲۰ درصد از جنگلهای وسیع این منطقه از بین می رود (همشهری، ۲۰ آذر ۷۸).

در روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۲۹ تیر ۷۸، مدیرعامل آتش نشانی تهران از آمار وحشتناکی خبر می دهد:

«در سالهای اخیر ما شاهد افزایش آتش سوزی در فضاهای سبز بوده ایم، به طوری که در سال گذشته [۷۷] بالغ بر ۷۵۱ (هفتصد و پنجاه) مورد آتش سوزی در جنگلها و پارکهای اطراف تهران ایجاد شده است. برابر آمار ثبت شده در این سازمان در فاصله سالهای ۷۱ تا ۷۶ به ترتیب ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۲، ۴۴۵، ۴۹۵، ۴۷۹ و ۴۱۷ مورد حریق بزرگ و کوچک در این مکانها گزارش شده ...»

این فاکت رسمی نشان می دهد که در دوره خاتمی، فقط ظرف یک سال، ۳۳۴ مورد افزایش حریق جنگلی در اطراف تهران داشته ایم. ولی مدعیان دولتی محیط زیست، در بی عملی مطلق کوچکترین کاری برای مقابله با این روند مصیبت بار صورت نمی دهند. در اواخر خرداد سال ۷۸، جنگلهای تهران، فقط ظرف چند روز ۲۰ بار آتش می گیرد:

«جنگلهای اطراف تهران طی روزهای اخیر ۲۰ بار آتش گرفت. در این آتش سوزیها چندین هکتار از این مناطق به همراه صدها اصله درخت در میان شعله های آتش سوخت ... بزرگترین آتش سوزی در ساعت ۵ بعد از ظهر روز دوشنبه در پارک خجیر واقع در جاده دماوند به وقوع پیوست که در این آتش سوزی ۱۰ هکتار از بوته زار و درختان پارک خجیر در میان آتش سوخت» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۷ خرداد ۷۸).

وقتی تدبیری نمی شود و جهت اطفای سریع آتش وسایل لازم - یعنی چند فروند از آن هلیکوپترهای نظامی حی و حاضر - در اختیار دواير آتش نشانی قرار نمی گیرد، طبعاً روند تخریب به سال بعد و بعدتر می کشد. با توجه به درجه و خامت آلودگی هوای تهران (رسماً حدود ۸ هزار مرگ و میر سالانه)، آیا این بی عملی «مسئولان» - که نتیجه بلا واسطه آن نابودی سریع بوستانهای جنگلی پیرامون تهران است - در حکم یک جنایت بزرگ در حق اهالی تهران نیست؟ جمعیت ده دوازده میلیونی تهران به اکسیژن و هوای پاک نیاز حیاتی دارد، آن وقت خاتمی و کارگزارانش برای حفظ و مراقبت از «ریه شهر» کمترین اقدامی نمی کنند:

«بوستان جنگلی خجیر در شرق تهران روز جمعه شاهد چند آتش سوزی بود و کارشناسان سازمان آتش نشانی می گویند که آتش سوزیهای متعدد در این بوستان، آن را در

معرض نابودی کامل قرار داده است. بوستان خجیر حکم ریه را برای تهران دارد، که از آلودگی شدید هوا رنج می برد. فرمانده نیروهای عملیاتی آتش نشانی تهران گفت: در شبانه روز گذشته جمعه آتش سوزیهای متعدد و وسیعی در بوستان خجیر رخ داد. وی گفت: بوستان خجیر به حدی در آتش سوزیهای رخ داده آسیب دیده که اگر دوباره این آتش سوزیها تکرار شود، برای همیشه نام و نشان این بوستان را باید از روی نقشه پاک کرد...» (همشهری، ۳ خرداد ۷۹).

چند هفته بعد هم «بوستان جنگلی چیتگر طعمه حریق شد» (همشهری، ۳۰ خرداد ۷۹).

در نقاط دیگر جنگلی کشور نیز دائم همین مصیبت محیط زیستی تکرار شده است، به خصوص در استانهای شمالی مرتب حریق جنگلی خسارات گسترده وارد می کند. در اواخر سال گذشته فقط در یک آتش سوزی بیش از ۳۰ هکتار از جنگلهای نور آسیب شدید دید (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۴ اسفند ۷۹).

حریقهای پر شمار جنگلی، از پدیده های «جدید» و بسیار مخرب دوران آخوندی است. این فاجعه، از قضا در دوره خاتمی به طور بی سابقه یی رو به افزایش و گسترش بوده است.

غار توسط «شرکتهای بهره بردار»

طرح و سپس تصویب لایحه «واگذاری جنگلهای شمال به بخش خصوصی» در زمان رفسنجانی، با موج گسترده یی از انتقادهای مخالفتهای کارشناسان و اساتید دانشگاه و مدیران و متخصصان محیط زیست مواجه شد. این حرکت اعتراضی در افکار عمومی بازتاب یافت. روزنامه سلام (ارگان غیررسمی خط امامیها) در آن سالها، سعی داشت این واکنشهای اعتراضی را به نفع جناح خود کانالیزه کند. البته، محتوای این لایحه چیزی جز «قانونی کردن» غارت جنگلهای شمال نبود. اما، بسیاری از کادرهای خط امامی که آن موقع در ژست معترض و منتقد، خواهان عدم تصویب و بعداً الغای آن «قانون» شدند، خود در دوره خاتمی در دوایر و ساختارهای دولتی به بالاترین مقامها و «مسئولیتها» رسیدند. اگر اهلش بودند و می خواستند، دست کم می توانستند در آن «طرح غارت» تغییری صورت دهند، یا با نظارت و رسیدگی دقیق روی «تعهد احیای» جنگلهای تراشیده شده، بایستند. ولی نه در مصوبه و نه در کم و کیف نظارت و رسیدگیها، کوچکترین اصلاحی صورت نگرفت. نخست، یک نمونه از وضع تخریب جنگل در همان ماههای نخست روی کار آمدن حضرات می آوریم:

«ساری، چوب برها جنگل را از بین می برند. هواداران محیط زیست نسبت به قطع غیرمجاز و بی رویه درختان جنگلهای «کلیجانرستاق» در مسیر جاده ساری-سمنان اعتراض

کردند: در پی ده سال حضور مداوم شرکتهای چوب بُری که متأسفانه فعالیت آنها از هیچ ضابطه‌یی برخوردار نبوده، اکنون مساحت جنگلهای این منطقه به کمتر از نصف کاهش یافته و با گسترش این روند، دیری نخواهد پایید که اثری از این جنگلها باقی نماند. این شرکتها حتی درختچه‌های کمتر از پنجساله را هم قطع می‌کنند. سرو صدای دائم موتورهای درخت بُری، حیات وحش را نیز از این منطقه رَم داده است. یک دانشجوی ساکن این منطقه به تعهد سازمانهای مسئول مبنی بر جبران جنگلهای نابودشده از راه ایجاد فضای سبز اشاره کرد و گفت: این سازمانها هرگز به اندازه ده درصد جنگلهای نابودشده، فضای سبز ایجاد نکرده‌اند و معدود پهنه‌هایی که در آنها کاج کاشته شده، به دلیل سازگار نبودن با اقلیم منطقه به تدریج به بوته‌زارهایی بی‌برگ و بار و برهنه تبدیل شده است» (همشهری، ۲۳ مهر ۷۶).

همین روند ویرانگر «بهره‌برداری»، با ویژگیهای ذکرشده در اعتراض فوق‌الذکر شهروندان، در طول سالهای بعد نیز ادامه می‌یابد. اگر مورد به مورد تخریبها و سال به سال آنها را شرح کنیم، مثنوی هفتادمن می‌شود. فقط به فاکتهایی از ادامه این وضع طی یک سال اخیر توجه می‌دهیم:

- «هشدار درباره تخریب جنگلهای یاسوج» (همشهری، ۳ اردیبهشت ۷۹).

- «حضور بهره‌برداران در جنگل علاوه بر ایجاد ذهنیت منفی در افکار عمومی، عامل اصلی تخریب سریع جنگلها محسوب می‌شود... روند احیای جنگلها در قیاس با روند تخریب، بسیار کند است. در واقع روند احیا به هیچ وجه پاسخگوی تخریب جنگلها توسط بهره‌برداران نیست. چرا حضور جنگل‌نشینان با توقعات ناچیزی که از چوب درختان جنگلی دارند، به عنوان عامل تخریب جنگلها اعلام می‌شود، اما حضور بهره‌بردارانی که فقط به سود بیشتر می‌اندیشند، عامل تخریب قلمداد نمی‌شود؟... بهره‌برداران، تنها برای چوب حاصل از جنگل، با قطع درختان مانع از بهره‌برداری واقعی از جنگلها می‌شوند» (همشهری، ۲ تیر ۷۹).

- «بیش از ۳۰ درصد مراتع و جنگلهای کشور طی سالیان اخیر نابود شده است» (همشهری، ۲۵ تیر ۷۹).

- «به دلیل چرای دام هر سال ۲۲ میلیون اصله نهال در جنگلهای گیلان از بین می‌رود» (همشهری، ۱۳ تیر ۷۹).

- «جنگلهای شهرستان سوادکوه تا دو دهه گذشته از جمله جنگلهای بکر و دست‌نخورده شمال کشور بوده که در چند سال اخیر با تأسیس شرکتهای تعاونی حاشیه‌نشینان و نیز واگذاری بخش عظیمی از این جنگلها به شرکتهای بهره‌بردار، به آسانی می‌توان آثار زیان بار تخریب را در آن مشاهده کرد... دو شرکت بهره‌بردار که در قالب شرکت تعاونی حاشیه‌نشینان هزاران هکتار از جنگلهای منطقه را در اختیار گرفته‌اند، با احداث جاده‌هایی با عرض زیاد، قطع گونه‌های نادر، تجاوز به حریم زیست‌بوم منطقه، قطع درختان ممنوع سرخدار و

پاک تراشی در شیبهای تند، دست به تکرار اعمالی زده اند که نتایج تلخی [سیلهای سنگین و ویرانگر] را در چند سال اخیر در ارتفاعات مازندران و گیلان از جمله در نکا، نور، نوشهر، تنکابن، رامسر، کلاردشت، ماسوله و ماسال در پی داشته است» (همشهری، ۲۷ اسفند ۷۹).

زیاد پیش آمده که ایادی خاتمی در عرصه منابع طبیعی و جنگلها مدعی شده اند با «احیا و درختکاری و جنگلداری» توانسته اند عرصه های تخریب شده را «جبران» کنند. در حالی که پیگیری منظم، مقایسه آمار و ارقام داده شده و به خصوص افزایش دائمی عوارض تخریب نشان می دهد که «احیا» بیشتر یک بیان تبلیغاتی است تا واقعیت عملی. پس از قریب چهار سال، حاصل مدعاها را حتی می شود در روزنامه های حکومتی هم خواند:

«در زمینه بازسازی عرصه های تخریب شده جنگلی، متأسفانه تاکنون حرکت مثبت و چشمگیری صورت نگرفته است» (اطلاعات، ۲۳ اسفند ۷۹).

در شرح وضعیت فوق الذکر، به بلایی توجه دادیم که طی چهار سال اخیر (۷۶ تا ۸۰) بر سر جنگلهای ایران و به خصوص عرصه های شمال کشور آمده است. این فاجعه ملی، از جمله حاصل کار همین دولت و مسئولیت سیاسی آن متوجه شخص محمد خاتمی است. مرگ جنگلها، نقطه پایان نیست، عواقب و ضایعات پایان ناپذیر دارد. عرصه های جنگلی، حافظ خاک و ذخیره گاه آب منطقه های مربوطه هستند. تخریب و نابودی آنها شیرازه محیط زیست طبیعی را به هم می ریزد. به هم خوردن تعادل های اکولوژیک آب و خاک و گیاه، زنجیره تخریبی شدیدی به دنبال دارد. جاری شدن سیلابهای سنگین و خرابیهای ناشی از آن یکی از مهیب ترین پیامدهای آن است.

دوم- ازدیاد سیل و خرابی

قطعاً اهالی میانسال و مسن شمال کشور به یاد دارند که سرزمینهای جنگلی استانهای گیلان و مازندران و منطقه گرگان تا همین دودهه پیش، حتی پس از بارندگیهای شدید و چندروزه هم هرگز سیل و خرابی سنگین به خود نمی دیدند. آنها خوب می دانند که جنگل و انبوه درختان، هم مستقیماً ضرب بارانهای تند را می گرفت و هم زمینهای نرم جنگلی، چون اسفنجی عظیم می توانست پیوسته حجم معتناهی از بارشها جذب کند. بدینسان وجود جنگلها معمولاً مانع سیل و تخریب می شد. علاوه بر این، آبراههای باز و جادار و رودخانه های پر نشده از زباله و برکه های لای نگرفته، اینها همه ذخیره گاه و بستر طبیعی بارشهای سنگین بودند و نمی گذاشتند سیل و خرابی پیش آید. بدین ترتیب، زندگی در شمال ایران، به رغم بارندگی فراوان و پر حجم، هیچ وقت خطر سیل سنگین دربرداشت. اما در دوران منحوس آخوندی- در اثر جنگل تراشیها، گرفتگی آبراهها، پر شدن برکه ها (لای گرفتن و ریختن زباله)، نابودی خاکهای نرم و سفت شدن زمین جلگه ها و دامنه های کم درخت و

شیبدار - جاری شدن سیلابهای سهمگین و ویرانگر به خطر هر ساله تبدیل شده است . یکی از عواقب بسیار وخیم جنگل تراشیها عبارتست از فرسایش خاکهای نرم و غنی زمینهای جنگلی ، به خصوص در دامنه های کوهستانی . وقتی در این عرصه اره های برقی به کار می افتد ، جنگل تراشیده و ضمن کف بُرکنی ریشه درختان از جا کنده می شود ، خیلی زود ترکیب اندازه های مفید آب و هوا در خاک این زمینهای زیر و رو شده مختل ، و فعل و انفعالات موجودات ذره بینی خاک تحلیل می رود . چیزی نمی گذرد که خاک این عرصه های بی گیاه ، خشک و سست و آسیب پذیر می شود . آن وقت کوچکترین ضربه و فشار باد و آب ، خاک فرسوده سست را از جا می کند . بارشهای تند و سنگین ، حجم زیادی از این خاکها را با خود می برند . سیلابها گل آلود ، سنگین ، کثیف و کوبنده می شوند . در نتیجه ، ضربه ها ، آسیبها و آلودگیهای وارده بسیار گسترده و خسارتبار هستند .

در دوره خاتمی ، شمار و ابعاد خسارات سیل و رانش زمین و ... بسا فراتر از پیش بود . در زیر به چند مورد بسیار وخیم سیلابها - که گاه در دهها استان جاری شدند و در مجموع خسارتهای نجومی به ملک و ملت وارد کردند - به اختصار اشاره می کنیم .

سیل و رانش زمین در بازفت

فاجعه جاری شدن سیل و رانش زمین و مدفون شدن کل یک روستا در منطقه «بازفت» در استان چهارمحال و بختیاری ، اوایل سال ۷۷ پیش آمد . طی این واقعه مرگبار ، یک روستای کامل ، با تمام اهالی ، احشام و گیاهان ، به عمق شکاف زمین فروغلتیدند و از بین رفتند .

سیل و رانش زمین در ماسوله

روز جمعه ۹ مرداد ۷۷ ، در ماسوله نزدیک رشت ، استان گیلان ، به دنبال بارندگی یک سیل سنگین و رانش زمین پیش آمد . سیلاب گل آلود با سرعت زیاد از دامنه های ماسوله به جاده کوهستانی پایین تر فروریخت و اتومبیلهای در حال حرکت با سر نشینان آنها و جمعی از اهالی محل را با خود برد . در این فاجعه نیز ، شمار کثیری جان خود را از دست دادند ، تعدادی مفقود و صدها نفر مجروح شدند . ایادی رژیم در این مورد هم ابتدا از «بلائی آسمانی» و «حادثه غیر مترقبه» نام بردند . ولی به زودی واقعیتها آشکار شد . گروههای کارشناسی در محل بررسی کردند و تخریبهای اکولوژیک ، همچون نابودی جنگلهای بالادست شهر ماسوله و فرسایش خاک عرصه های شیبدار به عنوان علل وقوع این سیل مرگبار شناسایی و اعلام شد . پیش از آن هم بارها متخصصان منابع طبیعی هشدار داده بودند . منتها مشکل این بوده و هست که دولتهای آخوندی ، گوششان به اهل علم و فن نیست :

«وجود توفان خاک و غبار و سیل به ما هشدار می دهد که جنگلها و پوشش گیاهی به سرعت در حال نابودی می باشند . متأسفانه در مناطق شمال کشور بهره برداری غیر اصولی

و غلط یکی از اصلی ترین عوامل نابودی است» (یک کارشناس محیط زیست، همشهری، ۴ مهر ۷۵).

سیل مرگبار ماسوله به طور حتم قابل پیشگیری می بود، اگر به این نوع هشدارها توجه می شد و حداقل از دامنه های جنگلی بالادست شهر حفاظت می کردند. یک سال بعد، اواخر تابستان، مصیبت سیل و خرابی نقاط بسیاری از شمال کشور را تهدید می کرد:

«براساس گزارشهای رسیده، سیل در نکا، بهشهر و ساری که از روز یکشنبه ۳ مرداد آغاز شد، دهها کشته و مفقود و دست کم ۲۰۰ مجروح برجای گذاشت. رادیو رژیم در روز ۷ مرداد خبر داد که آمار کشته شدگان به ۳۷ نفر رسیده است. مفقودین ۱۷ نفر و شمار مجروحان به ۹۵ نفر رسیده است. اما مطبوعات رژیم رقم مجروحان را ۲۵۰ تن ذکر کرده اند... هم چنین ۵۹ روستا در استان مازندران خسارتهای شدید متحمل شده و کشاورزان این روستاها از هستی ساقط شده اند. براساس گزارش روزنامه های رژیم ۸۴۰۰ هکتار از اراضی کشاورزی در سه شهرستان ساری، بهشهر و نکا و یکهزار هکتار اراضی جنگلی بالادست استان مازندران به همراه محصولات پنبه، برنج و توتون به کلی از بین رفت. ۴۴۲ کیلومتر خط محور ارتباطی به همراه ۵۸ دهنه پل تخریب شد، ۱۲۸۴ رأس گاو و گوسفند طعمه سیل شدند و ۵۱۸ واحد دامداری آسیب جدی دیدند و ۶۰۰ کلنی زنبور به کلی از بین رفت» (به نقل از نشریه مجاهد، شماره ۱۴۵ مورخ ۱۲ مرداد ۷۸).

فاجعه سیل نکا

در مرداد ماه ۷۸، سیلابها ابعاد گسترده یی پیدا می کنند. نقاط کثیری از استانهای مازندران، گلستان، سمنان و خراسان گرفتار سیل و خرابی می شوند. از همه وخیمتر اوضاع شهر نکا است. برطبق گزارشها، در این شهر بیش از ۵۰۰ واحد مسکونی، تجاری، بانکها، فرمانداری، شهرداری، کارخانه سیمان، ایستگاه و پل راه آهن نکا را آب گرفته و خسارات و تلفات جانی سنگین وارد کرده است. در همان روزهای نخست رسانه ها از ۳۴ کشته و دهها تن مفقود خبر می دهند (روزنامه کار و کارگر، ۵ مرداد ۷۸). در همین روز، گزارشگر رادیو بی.بی.سی از شهر ساری درباره عواقب سیل در شهر نکا چنین می گوید:

«حدود ۷۰ درصد شهر نکا از بین رفته است. تمام مغازه ها خراب شده است. با پولدارترین شخص شهر مصاحبه کردم. او گفت من در مغازه ام ۵۰ میلیون جنس داشتم، قدری زمین داشتم که شالیزار برنج بوده. ولی الان تنها پولی که دارم، همین ۵ هزار تومان پولی است که توی جیب من است. تمام جنس مغازه ام را سیل برد و برنج من را نابود کرد. مردم تمامی زندگیشان را از دست داده اند. به نان شب خود هم محتاج هستند. بیشترین محل خرابی مرکز شهر اصلی نکا و جنوب غربی و جنوب هست که در پایین شهر است... کمک چندانی به بازماندگان نشده است. کشته شدگان را که [از آب] گرفته اند، ولی مفقودین

را کاری هنوز در باره شان نکرده اند. باید صبر کرد تا آب بخوابد و از میان گل و لای اجساد را پیدا کرد...»

همه جا صدای انتقاد و اعتراض مردم بلند است و کارشناسان نسبت به علل محیط زیستی این سیلابهای هولناک و نشنیدن هشدارها موضع می گیرند. ولی خاتمی، ضمن یک سخنرانی در شهر همدان، این فاجعه را خواست و «مشیت الهی» می خواند:

«مشیت الهی این بود که در این وضعیت در بعضی نقاط مملکت سیل جاری شود، از جمله در خطه زرخیز مازندران و عده زیادی از هموطنان عزیز ما از دست بروند و عده زیادی تری مجروح شوند و خسارات زیادی وارد بیاید».

درواقع امر، بخش مهم این ویرانگریها به طور قطع عواقب اجرای آن مصوبه فاجعه بار ۲۱ فروردین ۷۳ بود، که تحت عنوان «واگذاری جنگلها و مراتع شمال به بخش خصوصی»، درب غارت جنگلها را چهارتاق به روی سوداگران گشودند و خاتمی - و دیگر کادرهای «خط امامی» -، به رغم ژست انتقادی قبلی (در روزنامه سلام)، وقتی خود به قدرت رسیدند همان روال تخریب و نابودی و «واگذاری» را ادامه دادند.

نتیجه: نابودی سریعتر و وسیعتر جنگلها، فرسایش خاک، جاده کشیدنهای فاقد بررسی زیست محیطی، فقدان مهندسی رودخانه ها، عدم رسیدگی به حاشیه رودها و آبراهها و تالابهای شمال و ... اینها بود که استانهای شمالی کشور را به دور باطل سیل و خرابی هر ساله گرفتار کرده است:

«اکوسیستم منطقه شمال (چه گیلان، چه مازندران) از همه نظر تحت تأثیر جریان تخریب جنگل قرار دارد، زیرا ساده ترین روشهای علمی در جهت استفاده از جنگل به کار گرفته نشده و عمل برداشت همگام با عمل کاشت (جایگزین) صورت نگرفته است و این عمل باعث فرسایش شدید خاک به وسیله سیلابهای مخرب در منطقه شده است. آن چه مسلم است این است که در اماکن تخریب شده و خالی از درخت، به ویژه دامنه های سیلابی، نهال کاری به موقع صورت نگرفته یا از نهال مطلوب سریع الرشد و سازگار با محیط استفاده نشده است و بر اثر این سهل انگاری فرصت حیات مجدد از جنگل سلب شده است ... نمونه بارز چرخه فرسایشی و تبدیل منطقه جنگلی به بیابان و پیشروی سالانه آن را به راحتی می توان در منطقه آستارا (مسیر جاده اردبیل) مشاهده نمود. در حالی که چند قدم آن طرف مرز ایران و آذربایجان ثبات خاکی و عدم فرسایش، به علت حفاظت اصولی از جنگل و بهره برداری منطقی، قابل توجه می باشد ... برخورد غیر اصولی با این گونه مناطق که آمیختگی گیاهی و نباتی دارند، موجب بروز اختلالات جبران ناپذیر خاکی منطقه می گردد. برای نمونه می توان به سیلابهای ویرانگر منطقه ماسوله در گیلان و نکا در مازندران اشاره کرد که علاوه بر تخریبهای فراوان محیطی، تلفات سنگین جانی از خود بر جای گذاشتند. علت واقعاً چیست؟ هنگامی که پوشش جنگلی بر اثر قطع بی رویه تراکم خود را از دست بدهد، خاک آن

منطقه به علت کمبود شاخ و برگ درختان در برابر بارانهای شدید و رگبارهای تند فصلی (خصوصاً تابستان) بی دفاع مانده و مقاومت خود را از دست می دهد و با کمترین بارش تند، مرگبارترین سیلابها در منطقه شکل می گیرد. آیا می توان در تاریخ گیلان و مازندران از این گونه سیلابها و اختلالات خاکی موردی را پیدا نمود؟ اگر وضعیت به همین منوال پیش برود چیزی طول نخواهد کشید که از جنگلهای واقعی شمال، خصوصاً منطقه گیلان، فقط داستانی در کتابها برای نسلهای بعد باقی خواهد ماند» (از یک نوشته کارشناسی، همشهری، ۲۸ اسفند ۷۹).

سوم- مرگ و میر تالابها

در اهمیت تالاب

طبق تعریف: «عرصه بی که شامل آب، نیزار، پرند، ماهی، چمنزار و موجودات ذینفع از آنها باشد، تالاب است، که اکوسیستم آن یک روند تکاملی دارد و دخل و تصرف در هر بخش آن موجب اختلال یا عدم رشد و توالی زیستی می گردد» (مصوبه ۱۶ مهر ۶۷ شورای عالی کشاورزی).

تالابها زیست بومهایی هستند غنی و صاحب ذخایر، ارزشها و فایده های بسیار متنوع:

- از جهت سیل گیری، ذخیره و استحصال آب برای مصارف بعدی،
 - پناهگاه و ایستگاه فصلی پرندگان بومی و مهاجر (محل پایدار شکار به شرط مراعات قواعد مربوطه)، حضور و زاد و ولد آبزیان (منبع مداوم صید به شرط مراعات قواعد)، برداشت علوفه و چرای دامها در زمینهای اطراف استفاده،
 - به عنوان راه آبی ارزان برای حمل و نقل تجاری و عمومی در محل،
 - پالایشگاه طبیعی آبهای وارده، توسط رسوبگیری و اکسیداسیون سموم،
- این کارکردها، به علاوه گردش و گردشگری، جملگی در حیات اقتصادی مردم منطقه نقشی مهم دارند. افزون بر این، تالابها به لحاظ حفظ پیوندهای اکولوژیک و تعادل اقلیم سرزمین، زه کشی محیط و تداوم جریان آب به سمت سفره های زیرزمینی، دارای اهمیت اختصاصی هستند. از نقطه نظر علوم اکولوژی، گیاه شناسی و جانورشناسی نیز تالابها ذخیره گاه بی مانند ژنتیک و زیست شناسی به شمار می روند. تمام این جنبه ها از دهه های سال پیش شناخته شده اند و پایه گذاری و تدوین «کنوانسیون بین المللی رامسر» در سال ۱۳۵۱ به خاطر ایجاد تعهد نزد دول امضاکننده بود به لحاظ رسیدگی، پژوهش، برنامه ریزی و سرمایه گذاریهای لازم جهت حفظ و نگهداری و پالایش این منابع حساس و غنی زیست محیطی.

برنامه عمران سازمان ملل متحد نیز، جهت پیشبرد همین مقاصد، مرتب کمک مالی و تخصصی در اختیار دولتها گذاشته است. به گفته فرانسسکو باستالی، هماهنگ کننده برنامه

عمران سازمان ملل متحد، فقط در سه سال نخست ریاست خاتمی، در قالب طرحهای زیست محیطی مبلغ ۲۰ میلیون دلار به دولت پرداخته اند (همشهری، ۱۹ آذر ۷۸). حال بینیم «دستاورد» دولت خاتمی در اجرای «میثاق رامسر» و حفاظت از تالابهای کشور - با وجود دریافت اعتبارات جهانی، الزامات گوناگون محلی و مواضع صریح کارشناسی - چه بوده است؟

ارزش و احتضار تالاب انزلی

تالاب انزلی حساس ترین و درعین حال غنی ترین تالاب ایران و یکی از مهمترین اکوسیستمهای آبی کشور به شمار می رود. علاوه بر ویژگیهای فوق الذکر، این تالاب بخش مهمی از آب شیرین دشت فومنات را تأمین می کند. به عنوان بزرگترین مرکز طبیعی پرورش ماهی و محل صید، چند هزار فرصت شغلی اهالی به وجود آن وابسته است. با این همه، در اثر سیاستهای اجرایی دوره خاتمی، تالاب انزلی در حال احتضار است.

تالاب بین المللی انزلی، به علت آلودگیهای طولانی، دستبردهای مداوم و عدم رسیدگی دولتهای آخوندی، بیش از نیمی از وسعت سابقاً ۲۰۰ کیلومتر مربع خود را در طول دهه نخست از دست داده بود. تازه نیمه باقیمانده نیز، بنا به مطالعات و ارزیابی کارشناسی، در خطر پیری زودرس قرار داشت (نگاه کنید به کتاب «تالاب انزلی، بررسی اکولوژیک»، نشر گیلکان، رشت، ۱۳۶۹).

بنابراین، دولت و نگرشی که به حداقل میزانهای زیست محیطی متعهد باشد، اگر نمی تواند در احیای مجدد تالاب سرمایه گذاری کند، دست کم به مراقبت و حفاظت از باقیمانده آن اولویت می دهد. ولی پس از روی کار آمدن خاتمی، یک طرح مردود و مطرود قدیمی، که ۳۰ سال پیش در اثر مخالفت شدید اساتید و کارشناسان منابع طبیعی بایگانی شده بود، روی میز می آید و مورد تصویب قرار می گیرد و با وجود همه مخالفتهای کارشناسی و اهالی محل، متأسفانه از سال ۷۷ عملیات اجرایی «جاده کنار گذر» به راه می افتد. جاده مزبور، از شرق تالاب انزلی تا شمال غربی آن به درازای بیش از ۲۰ کیلومتر، از میان زمینها و عرصه تالابی عبور می کند!

یادای دولت خاتمی، بارها تلاش کرده اند رسوایی پروژه «آزادراه تهران - شمال» را با این عذر تقصیر پوشانند که طرح پیش از روی کار آمدن خاتمی وارد مرحله اجرا شده بود. ولی سیاستهای سوداگرانه و سمتگیری ارتجاعی دولت خاتمی در زمینه محیط زیست را نه فقط در آن «جنایت بی محاکمه»، بلکه در دیگر پروژه ها نیز می توان پیگیری کرد. به خصوص در طرحهایی که در زمان دولت خاتمی تصویب و اجرا شده اند. «جاده کنار گذر»، یک نمونه از «کارنامه تخریب خاتمی»، یک جنایت کامل زیست محیطی و در ضمن نقض آشکار تعهدات بین المللی و به ویژه «معاهده رامسر» است.

کارهای اجرایی این پروژه مخرب، اواخر ۷۷ شروع می شود. یک سال بعد عوارض آن به قدری شدید است که به ناچار ارگانهای محلی محیط زیست نیز صدایشان درمی آید: «با توجه به پیگیریهای مکرر محیط زیست گیلان مبنی بر متوقف کردن این طرح، متأسفانه اجرای آن هم چنان ادامه دارد... مخاطرات توسعه این جاده اگر بخواهد با تسامح نگریسته شود، بدون شک دیگر چیزی به عنوان تالاب، با آن تنوع زیستی قوی در منطقه باقی نخواهد ماند. کمترین نتایج منفی اجرای این طرح قربانی شدن تالاب و کاهش رونق گردشگری بندر انزلی خواهد بود... با توجه به روند شدید نابودی محیط زیست تا تکمیل این طرح هیچ فکری برای جلوگیری از نابودی تالاب نشده است» (همشهری، ۱۵ آذر ۷۸).

ظاهراً اجرای این طرح بدون جواز محیط زیستی و لذا اساساً غیرقانونی بوده است. ضمناً، همان طور که گفتیم، ناقض کنوانسیون رامسر هم بوده. بنابراین، چرا رئیس «سازمان حفاظت محیط زیست»، که در ضمن معاون اول خاتمی است، مسأله را در کابینه مطرح و آن را متوقف نمی کند؟ و چرا هم اکنون، سه سال پس از آغاز پروژه غیرقانونی، هنوز این «جاده سازی» نابودکننده تالاب ادامه دارد؟ تازه در این فاصله، علاوه بر تخریب ناشی از جاده سازی غیرمجاز، جریان آلوده سازی تالاب - که ممانعت از آن مستقیماً وظیفه دستگاه معصومه ابتکار بوده است - همین طور بی محابا ادامه می یابد:

«هدایت فاضلاب انسانی جمعیت قابل توجهی از جلگه میانی گیلان به تالاب انزلی، در سطح کشور از جمله معضلات و مشکلات زیست محیطی در این راستاست» (همشهری، ۲۱ آذر ۷۸).

دست بر قضا، تاریخ اخبار فوق درباره ادامه جاده سازی ویرانگر و آلودگیهای نابودکننده تالاب انزلی، مربوط به همان روزهایی است که «ریاست عالی محیط زیست ایران» در پیامی به یک سمینار نمایشی از «بحران جهان امروز و... سیطره نگرش تک بعدی و...» انتقاد می کند و به «دیگران» درس «اخلاق زیست محیطی» می دهد:

«بازگشت به نگاه دینی، معنوی و اخلاقیات زیست محیطی لازمه تحقق توسعه پایدار و موزون و تغییر جهت کنونی تخریب محیط زیست و از بین رفتن ذخایر طبیعی به سوی احیا و بازسازی آن است» (از پیام خاتمی به سمینار «اسلام و محیط زیست»، همشهری، ۱۹ آذر ۷۸).

کسی که روی منبر پیام، چنین جلوه می کند، چون به خلوت کابینه تحت ریاست خود می رود، آن کار دیگر می کند و حاضر نیست جلوی یک پروژه «غیرقانونی» و ویرانگر را بگیرد. جالب است که برخلاف تبلیغات حکومتی، حساسیت مردم نسبت به عواقب این فاجعه، بسیار بالاست و مخالفت فعال وجود دارد. علاقمندان محیط زیست و اهالی محل، از هر فرصت جهت اعتراض به این پروژه مخرب بهره می جویند. هر بار، به مناسبت «روز تالاب» در بهمن ماه و «هفته منابع طبیعی» در اسفند ماه، تجمع و ابراز مخالفت صورت

می گیرد:

«جمعی از دوستان محیط زیست گیلان در اعتراض به ساخت جاده کنارگذر تالاب بندر انزلی، روز پنجشنبه در پارک شهر رشت تجمع کردند... شرکت کنندگان در این تجمع با صدور بیانیه‌ی خواستار تجدید نظر مسئولان در اجرای جاده کنارگذر تالاب بین‌المللی بندر انزلی شدند. در بیانیه‌ی تجمع کنندگان آمده است: تالاب بین‌المللی انزلی یکی از تالابهای نادر دنیاست و اجرای این طرح موجب نابودی حیات آن خواهد شد... اجرای این طرح در یکی از پراهمیت‌ترین مناطق طبیعی کشور با کدام توجیه و نظر کارشناسی انجام می‌شود؟ بیانیه‌ی دوستان محیط زیست اضافه کرد: عبور جاده کنارگذر تالاب انزلی در آینده نزدیک موجب تخریب این تالاب و کاهش نقش آن در صنعت توریسم خواهد شد» (همشهری، ۲۱ اسفند ۷۸).

ولی، هیچ کدام از ارگانها و «مسئولان» گوشش به این خواستها بدهکار نیست. ظاهراً در کوبیدن منابع طبیعی منطقه، همانند جاده سازی تهران-شمال، «اراده برتر» طرفدار سرعت بخشیدن به ترافیک سود و سوداگری «تجار محترم» بوده است، این بار از طریق بندر انزلی. یک سال دیگر می‌گذرد. به مناسبت «روز جهانی تالاب»، نشست و نمایش «ابتکاری» در حضور میهمانان خارجی برگزار می‌شود. رئیس محیط زیست رژیم، در برابر فرنگیها سخنرانی می‌کند و بار دیگر لاف و گزاف که:

«جمهوری اسلامی ایران یکی از کشورهای است که دارای ظرفیت بالایی در زمینه محیط زیست است...» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۸ بهمن ۷۹).

اما، در همان حال فاجعه تالاب انزلی کماکان ادامه دارد و دولت به اعتراض اهالی و متخصصان کمترین وقعی نمی‌گذارد:

«احداث جاده کنارگذر تالاب انزلی به فاجعه‌ی ملی منجر خواهد شد. این تالاب یکی از ۲۰ اکوسیستم مهم آبی ایران است که به عنوان تالاب بین‌المللی با اهمیت و زیستگاهی برای پرندگان آبی در فهرست تالابهای کنوانسیون رامسر به ثبت رسیده است و هم‌چنین دو منطقه حفاظت شده سلکه و سیاه کیشم در این تالاب نیز اهمیت زیستگاهی برای آشیان‌گزینی و جوجه‌آوری پرندگان آبی دارد که تعدادی از گونه‌های حفاظت شده و کمیاب نیز بین آنها دیده می‌شود... هم‌اکنون حدود ۵ کیلومتر این کنارگذر از داخل مزارع برنج خاکریزی شده است که این اراضی حریم تالاب محسوب می‌شود» (همشهری، ۱۸ آبان ۷۹).

در جریان این تجربه‌های مصیبت بار است که عیار آن «پیامها» و گفتمانهای نمایشی آشکار می‌شود. بسیار انجمنها و جمعیت‌های متوهم نیز، با مشاهده کم و کیف مصوبه‌ها و عواقب تخریبی آنها، خط و نشان واقعی خاتمی را محک می‌زنند. در اواخر سال گذشته، یک جمعیت زیست محیطی، که مدتهاست به اجرای این طرح اعتراض می‌کند، برای

اولین بار روی «پاسخگویی به کنوانسیون بین‌المللی» انگشت می‌گذارد:

«ساخت جاده کنارگذر باعث مرگ زودرس تالاب انزلی می‌شود... برطبق مصوبه ۲۳ فروردین ۷۳ و تبصره ۸۲ قانون برنامه دوم، جاده‌های ارتباطی، الزام به تهیه گزارش ارزیابی اثرات توسعه بر محیط زیست پیش از اجرا دارند... جاده «کنارگذر» باعث اختلال در اکوسیستم و مرگ زودرس تالاب انزلی می‌شود. از سوی دیگر پاسخگویی به ۵ هزار فرصت شغلی، کنوانسیون بین‌المللی رامسر، خواسته‌های مردم ایران به ویژه هموطنان گیلانی و نسل‌های آینده، ارزیابی اثرات این پروژه بر محیط زیست را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. در حال حاضر، پس از احداث ۴ کیلومتر از این جاده، به دلیل عدم انجام مطالعه تطبیقی و بررسی تمامی پارامترهای محیط زیست، تالاب دستخوش تخریب شده است» (همشهری، ۲ اسفند ۷۹).

فاجعه تالاب انزلی، فقط یک نمونه تکان‌دهنده از رویکردی است که دولت خاتمی در زمینه محیط زیست کشور نشان داده است. این مصیبت استثنایی نیست، روال تخریب، انسداد و خفه شدن، کل عرصه تالابی ایران را به ورطه مرگ و نابودی ساقط کرده است.

تخریب دیگر تالابهای ایران

بهره‌برداری شدید و بی‌قاعده و عدم رسیدگی به الزامات بقا و احیای تالابها، تمام این منابع ارزشمند ملی را به آلودگی فزاینده و حالت احتضار کشانده است. ابعاد این فلاکت محیط زیستی چنان هولناک است که بعضاً خود مقام‌های رسمی دستگاه بدان اشاره می‌کنند: «سالانه ۳/۱ میلیارد مترمکعب پسابهای صنعتی و شیمیایی وارد تالابهای کشور شده و باعث بروز فاجعه زیست محیطی می‌شود» (همشهری، ۲۲ تیر ۷۹).

در دوره خاتمی، فقط در استان گلستان، تالابهای بین‌المللی آجیل و آماگل و آلاگل - که جملگی ثبت شده کنوانسیون رامسر و می‌بایست تحت حفاظت دولت باشند - پیوسته در معرض تخریب و آلودگی شدید بوده و دستگاه‌های «مسئول» هیچ اقدامی در تخفیف و اصلاح این وضع صورت نداده‌اند (نگاه کنید به همشهری، ۸ دی ۷۸). برعکس، در بسیار مرگ و میرهای منابع طبیعی، از جمله اضمحلال تالابها، در واقع خود دستگاه‌های دولتی و طرحها و برنامه‌های بعضاً تفریحی - سودجویانه آنها، عامل تخریب بوده‌اند. در بالا، مورد تالاب انزلی را شرح دادیم. یک نمونه دیگر، ماجرای مرگ تالاب طبیعی کیاکلایه لنگرود است. خلاصه شرح تکه پاره کردن و نابودی این تالاب را، به نقل از نامه یک فرد محلی به روزنامه همشهری، مورخ ۲۵ دیماه ۷۸، در زیر می‌خوانید:

«تالاب طبیعی کیاکلایه لنگرود با وسعت دهها هکتار، سالها زیستگاه پرندگان مهاجر و برخی گونه‌های جانوری بومی منطقه بود. این تالاب هر ساله در فصل زمستان پذیرای دسته‌های بزرگ پرندگان مهاجر بود. اما ظاهراً به منظور اقدامات عمرانی! این تالاب نابود

شده است. بخشی از این تالاب به شهر بازی، برخی دیگر جهت ساخت و ساز سازمانهای دولتی و اداری و قسمتی دیگر نیز برای ساخت مسکن اختصاص یافت. به طور قطع، تبدیل تالاب کیاکلایه لنگرود به شهر بازی و پارک، بدون مطالعه کارشناسی و زیست محیطی انجام شده است، چرا که هیچ کارشناسی قادر نخواهد بود زیستگاه طبیعی هزاران پرنده را که به طور بالقوه می‌توانست علاوه بر جاذبه‌های سیاحتی، پژوهشگاه جالبی برای دانش پژوهان باشد، بدین گونه به نابودی بکشاند و تأسف بارتر این که سازمان محیط زیست در قبال این فاجعه، هم چنان بی تفاوت مانده است! تالاب کیاکلایه سالها چون آبرگیری طبیعی، محلی برای ذخیره آب کشاورزی بود، که بر اثر نابودی آن، در سال زراعی گذشته هنگامی که منطقه دچار کم آبی شد، به شالیزارهای اطراف آن خسارت سنگینی وارد آمد. به طور قطع محیط زیست استان گیلان باید در قبال این فاجعه طرف اصلی پرسش باشد...»

در سال ۷۸، که علاوه بر رژیم قرون وسطایی، عامل خشکسالی هم قوزبالای قوز محیط زیست کشور بود، بیش از ۱۴ تالاب کشور در معرض نابودی کامل قرار گرفت. رژیم، بنا به خاصیت ذاتیش، از این تجربه نیز هیچ درس نگرفت. در سال ۷۹ اضافه بارش داشتیم، ولی باز هم - در اثر عدم لایروبی تالابها، نگشودن به موقع آبراهها و احیای ذخیره آب تالابها - شماری از آنها به حالت احتضار افتادند:

«تالابهای "ارژن" و "کافتز" در شهرستانهای شیراز و اقلید با کاهش شدید ذخیره آب روبه رو هستند و در هفته‌های آینده کاملاً خشک می‌شوند» (گزارش تلویزیون رژیم، ۲۷ بهمن ۷۹).

رویه کار دولت خاتمی این بوده که ضمن انجام و اجرای طرحهای مخرب (ولی سودآور برای این و آن باند حکومتی)، ضمن بی عملی حیرت انگیز به هنگام بروز فاجعه‌ها و تحویل آنها به «مشیت الهی»، به طور مرتب نیز «حرف درمانی» و ژستهای نمایشی فرنگی پسند ادامه داشته است. در زیر به یک نمونه «تماشایی» این رویه توجه می‌دهیم که همزمان با یک فاجعه روی اکران می‌رود:

اوایل اسفند ماه گذشته معصومه ابتکار تشکیل «جشنواره بین المللی فیلم سبز» در تهران را به رخ افکار عمومی می‌کشد. همان موقع نزدیکی تهران، یک تالاب دیگر دارد با خفگی و خطر مرگ دست و پا می‌زند:

«تالاب بند علیخان ورامین با فاجعه زیست محیطی مواجه است. علت بروز این فاجعه، آلودگی شدید آبهای سطحی شامل مواد نفتی و فاضلاب بیمارستانها ذکر شده است. این آلودگی مربوط به آب رودخانه جاجرود و بخشی از رودخانه‌های سطحی تهران است که وارد این تالاب می‌شود. این امر سبب می‌گردد تا گیاهان و جانوران از جمله پرندگان این تالاب به سرعت نابود گردند...» (همشهری، ۴ اسفند ۷۹)

تشدید آلودگی و تخریب، به واقع یک مشخصه «دوره خاتمی» در مورد تالابهای

کشور است. همان رویکردها و روشهایی که موجب ویرانی عرصه های جنگلی شده، پهنه های تالابی را نیز به ورطه سقوط کشانده است. جنبه تخریبی سیاستهای محیط زیستی دولت خاتمی به قدری بارز بوده، که حتی یکی از مدیران او نیز بدان اذعان دارد:

«تاکنون بهره برداری ما از منابعی مانند تالابها و جنگلها به گونه یی بوده که تیشه به ریشه خود زده ایم» (مدیر طرح حفاظت تالابهای ایران، در گفتگو با روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۸ اسفند ۷۹).

چهارم- «بحران کامل» آب

در سال آبی جاری، که از مهرماه گذشته شروع شد، برخلاف سالهای گذشته، کمبود برف و باران نداشته ایم. بارشها، در بعضی مناطق کشور دوسه برابر معمول بوده است. با این حال، بنا به گفته یک مقام مسئول، از لحاظ تأمین آب مصرفی کشور «ما الان در بحران کامل هستیم» (گفتگوی روزنامه انتخاب با معاون نظارت و بهره برداری شرکت آب و فاضلاب استان تهران، ۲۸ اسفند ۷۹).

در برابر ناباوری خبرنگار، وی بیشتر توضیح می دهد:

«وقتی ما یک سیستم آبرسانی داریم و تولید این سیستم آبرسانی در واقع از تقاضا عقب می ماند این وارد حالت بحرانی می شود. ما الان (سال ۷۹) با برداشت غیرمعقول از آبهای زیرزمینی داریم جوابگوی مصرف می شویم و هیچ گونه حاشیه ایمنی برای آبرسانی شهر تهران نداریم. یعنی اگر یکی از تصفیه خانه ها یا خطوط آبرسانی ما دچار مشکل شود، تمام شهر تهران دچار معضل آبرسانی خواهد شد. چرا که امکانات فنی ما بسیا ناچیز است... در اقصی نقاط کشور همین بحران را داریم. یک استاندارد دی داریم که براساس آن هر نفر در سال حدود دوهزار مترمکعب آب سهمیه مصرف دارد که این دوهزار مترمکعب برای کشاورزی، صنعت و شرب است. اما این دوهزار مترمکعب الان در شهر تهران به حدود ۴۰۰ مترمکعب رسیده است و این عمق بحران است».

بحران آب از حدود یک دهه پیش بارز شده است. اما در دوره خاتمی نه تنها «اصلاحات» و بهبودی صورت نگرفته، بلکه وضع بسیار وخیم تر شده، زیرا سیاستهای جاری و اولویتهای دولت خاتمی - در سرمایه گذاری و مدیریت - برخلاف مدعاها و حرفهایش، معطوف به حل و فصل مشکلات موجود نبوده و روی تخفیف و رفع بحران کار نشده است. برعکس، در اثر سیاستهای رایج آخوندی، سال به سال جمعیت شهرهای کشور افزایش یافته و ناگزیر «تقاضای آب» هم بالا رفته است. اما این روند مخرب از دو دهه پیش تاکنون معلوم بوده، اگر نخواستند یا نتوانسته اند «تقاضای آب» را ثابت نگهدارند، اولویتهای سرمایه گذاری کلان کشور که دست خودشان بوده است. چرا کاری در جهت ارتقای «عرضه آب» صورت نداده اند؟ کمبود و خشکسالی سال ۷۸، فقط عامل اضافی بود که بحران را

پیچیده تر و خسرا آنها را بیشتر کرد. اما، عوامل و معضلات اصلی از قبل شناخته شده بودند: آلوده شدن و اتلاف منابع موجود، عدم بازیافت و یکبار مصرف بودن آبهای شهری، کمبود و فرسودگی تجهیزات تصفیه، کهنگی و خرابی شبکه های آبرسانی شهری و کشاورزی و ... تمام این عوامل فنی بحران در دوره خاتمی شدت بیشتر پیدا کرده اند.

آلودگی آبهای سطحی

در زیر، جهت نشان دادن اوضاع وخیمی که سراسر کشور بدان دچار است، به چند نمونه مستند اشاره می کنیم:

- جنوب تهران:

«هم اکنون حدود ۱۰ رودخانه فصلی وجود دارد که در سطح شهر تهران جریان می یابد، ولی چون شبکه فاضلاب شهری وجود ندارد، آب این رودخانه ها با فاضلابها و روان آبهای آلوده شهری مخلوط می شوند و به پساب آلوده و بی فایده یی تبدیل می شوند که در آخر به سمت جنوب شهر جاری می شوند و متأسفانه در مزارع کشاورزی و به ویژه سبزیکاریهای جنوب تهران مورد استفاده قرار می گیرند ... تحقیقات بهداشتی نشان می دهد که بیش از ۳۰ مورد از امراض شایع، از طریق فاضلاب انتقال می یابد و حتی در درازمدت همین فاضلابها موجب سرطان می شوند» (همشهری، اول تیر ۷۷).

خاتمی، وزارتخانه های ذیربط و شهرداری تهران (از هر جناحی که بوده اند)، همه از این وضعیت مرگبار خبر داشته اند. ولی سه سال بعد، جنوب تهران کماکان در «شرایط آخوندی» است:

«سؤال: آیا آلودگی اراضی کشاورزی جنوب تهران رفع شده و آیا راه حلی برای مشکل زیست محیطی تهران اندیشیده شده است؟»

جواب: مشکل این جاست که در بعضی از نقاط تهران زمین کشش ندارد و فاضلابها به سطح زمین می رسند. آمدند و در آن جا اجازه ساخت و ساز داده اند. حال این فاضلابها و زباله ها وارد مسیلهها می شود و آب مسیلهها در جنوب شهر مورد استفاده برخی از کشاورزان قرار می گیرد که دلیل آلودگی بسیار زیاد تولیدات کشاورزی که با این آبها تولید می شوند همین موضوع است» (همان گفتگوی روزنامه انتخاب با معاون ...، ۲۸ اسفند ۷۹).

- جنوب ایران:

«مجمع نمایندگان استان خوزستان دیروز در بیانیه یی که منتشر کردند با انتقاد از طرحهای مختلف و متعدد وزارت نیرو برای احداث کانالهای انحرافی از کارون به زاینده رود خواستار رفع شوری و آلودگی آب رودخانه کارون و بهمنشیر شدند ... مجمع نمایندگان

استان خوزستان با اشاره به این که " ۵/۵ میلیون نخل ، امروز از بی آبی در شرف نابودی است " تأکید کرده اند : در اثر اقدامات غیرمدبرانه فاجعه بزرگی در شرف تکوین است . این نمایندگان هم چنین به آلودگی آب کارون که موجب تشدید بیماریهای روده بی و انگلی در این منطقه شده است نیز اعتراض کرده اند و افزوده اند : اینک آب آشامیدنی استان خوزستان هر ۲۰ لیتر آب ، ۱۲۰۰ ریال که با حمل با وسایل نقلیه به منزل ، هر ۲۰ لیتر به طور متوسط ۲۰۰ تومان هزینه دارد . حال آن که عده زیادی از مردم توان پرداختن چنین هزینه بی را ندارند» (روزنامه انتخاب ، ۱۵ تیر ۷۹) .

- شمال ایران :

«جمعی از کارشناسان محیط زیست گیلان می گویند: خطر آلودگیهای مختلف حیات رودخانه سپیدرود ، پرآب ترین رودخانه و رودی کشور به دریای خزر را تهدید می کند . آنان اظهار کردند : آلودگیهای شدید فاضلابهای انسانی ، شیمیایی و برداشت بی رویه شن و ماسه از عوامل مهم تخریب کننده این رودخانه است . یکی از کارشناسان محیط زیست گیلان گفت : سپیدرود در حقیقت بخش زایای سواحل جنوبی دریای خزر و مامن ماهیان خاویاری در سواحل ایران است که به شدت در معرض تخریب قرار دارد . این رودخانه از نظر اقتصادی و اکولوژیکی بسیار حائز اهمیت است و در واقع شریان حیاتی استان گیلان می باشد . از مهمترین مراکز آلوده کننده رودخانه سپیدرود شهرهای رشت ، لاهیجان و رودبار می باشند که به واسطه فعالیتهای انسانی حجم عظیمی از آلودگی را وارد آن می کنند . در صورت عدم توجه به فرایندهای مختلف آلودگی رودخانه سپیدرود ، با توجه به اهمیت این رودخانه در اقتصاد و زندگی مردم گیلان ، در آینده نزدیک با فاجعه های بزرگ زیست محیطی در استان روبه رو خواهیم شد . کارشناس دیگری با اشاره به وجود کارگاههای برداشت شن و ماسه از رودخانه سپیدرود ، استفاده بی رویه این کارگاهها از بستر رودخانه را عامل مهم دیگری در تخریب سپیدرود عنوان کرد . وی افزود : سالانه میلیونها متر مکعب شن از بستر این رودخانه بدون در نظر گرفتن اثرات تخریبی آن برداشت می شود که صدمات فراوانی بر پیکره سپیدرود وارد می کند . متأسفانه هیچ اقدام جدی برای جلوگیری از این تخریبها انجام نمی شود» (همشهری ، ۱۰ دی ۷۹) .

آلودگی آبهای سطحی کشور به انواع فاضلابها ، یک فاجعه ملی است . مسأله در هر شهر و استان ایران مورد بررسی قرار گیرد ، به همین گزارشهای وخیم و بعضاً مرگبار می رسیم . بحران مزبور به اندازه بی پیش رفته که هیچ جای انکار باقی نیست و خود «مسئولان» در مانده و عاجز از «اصلاحات» ، از شدت این بحران اظهار نگرانی می کنند : «معاون وزیر نیرو با اشاره به وضعیت نگران کننده دفع بهداشتی فاضلاب در کشور ، گفت : سالانه ۲۹ میلیارد متر مکعب پساب کشاورزی ، صنعتی و خانگی که دارای حداقل

استاندارد لازم بهداشتی هم نیستند وارد پیکره آب کشور می شوند که ۴ میلیارد متر مکعب آن مربوط به پساب خانگی است» (روزنامه رسالت، ۲۸ اسفند ۷۹).

این پرسش ساده و خشم آلود مردم که چرا سال به سال این بحران شدیدتر می شود و چرا آن «طرحهای جامع جمع آوری و بازیافت فاضلابها»، که در اواخر دوره رفسنجانی آن قدر هیاهو درباره آنها به راه افتاد، به سرعت پیش نمی روند و به کار نمی افتند، همیشه این طور پاسخ داده شده که «نقدینگی و بودجه نداریم». حتی در مورد ساده تر، یعنی تهیه تصفیه خانه های لازم برای تأمین آب شرب استان تهران، که می گویند ۱/۴ جمعیت کشور را در خود جای داده، باز همین عذر و بهانه عنوان می شود:

«ما عقیده داریم باید تصفیه خانه های آب را به سیستمهای مجهز و پیشرفته مجهز کنیم، اما امکانات مالی نداریم... با نداشتن بودجه و منابع کافی نیز فقط تا حدی می توانیم کار کنیم» (همان گفتگوی روزنامه انتخاب، ۲۸ اسفند ۷۹).

فرسودگی تجهیزات، اتلاف آبها

در سال ۷۸، کشور با خشکسالی روبه رو شد و طبق گزارشها، ۵۷ شهر کشور مشکل کمبود شدید آب داشتند. ولی شگفتا، که درست در بحبوحه این مصیبت، «مسئولان» مربوطه، لابه لای اخبار مهیب خشکسالی اطلاع می دهند (روزنامه ایران، ۱۰ خرداد ۷۸) که از ۷۲ واحد تصفیه خانه در سطح کشور، ۲۲ واحد به دلایل نقص فنی کار نمی کنند! لازم به یادآوری است که کارشناسان دلسوز، از سالها پیش بارها و به موقع هشدار داده، مشکلات آشکار عدم تناسب میان عرضه و تقاضای آب کشور و ضرورت یک تحول در سیاستگذاریهای کلان را یادآور شده بودند:

«برای مصون ماندن از بحران کم آبی باید در اندیشه استراتژی ملی و برنامه ریزی درازمدت باشیم» (همشهری، ۱۲ مرداد ۷۳)

موقعیت جغرافیایی و شرایط خشک و نیمه خشک اغلب استانهای ایران که بر همه کس معلوم بوده است. اما، در اواخر قرن بیستم، برای ذخیره کردن سهل و ارزان آب و کاربرد منابع به هنگام خشکسالی و نیز بهره برداری بهینه از منابع موجود آب، هزار و یک راه حل فنی و مدیریتی وجود دارد. با سرمایه گذاریهای مناسب و کاربست تواناییهای علمی و تکنیکی، می شد معادله آب و جمعیت در ایران را طوری سامان داد که کار به آن جا نکشد که سال ۷۸، در سراسر کشور به کشاورزی، حیات وحش و آبزیان و... آن ضربات کاری وارد آید. در کشوری که بیش از ۹۵ درصد از منابع آب به مصارف کشاورزی می رسد، امر اصلاح روشها و شبکه های آبرسانی به زمینهای کشاورزی و توزیع آب در مزارع، قطعاً می بایست در اولویت قرار گیرد و یکی از مهمترین راهکارهای صرفه جویی و جلوگیری از اتلاف حجم عظیم آب باشد. در این موارد بارها کارشناسان و اساتید دانشگاهی هشدار داده بودند (از جمله

در مجله آب و محیط زیست، شماره نهم، سال ۷۳). وانگهی، اگر سیاستگذاری و سرمایه گذاری ملی وجود می داشت، امر نظارت بر کارکرد تصفیه خانه ها و نوسازی و افزایش شمار آنها، جزو وظایف پیش پا افتاده ارگانهای تأمین آب کشور به حساب می آمد. دست کم به قناتهای کشور رسیدگی می شد، که ظرف سالهای اخیر حدود هزار قنات خشک نشوند (همشهری، ۱۰ آبان ۷۹). یک دولت ملی نمی گذاشت بیش از دو سوم منابع آب رودهای کشور سالها به هرز رود (همشهری، ۱۱ آبان ۷۴) و این اتلاف عظیم، حتی در پرآب ترین استانهای ایران ادامه یابد:

«در استان مازندران از مجموع ۶/۶ میلیارد متر مکعب پتانسیل منابع آب، مقدار ۱/۷ میلیارد متر مکعب آب زیرزمینی و ۴/۹ میلیارد متر مکعب آب سطحی است که ۳۱ درصد از آبهای سطحی و ۶۵ درصد از آبهای زیرزمینی مورد استفاده قرار می گیرد» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۴ دی ۷۹).

تاراج و تخریب آبهای زیرزمینی

سفره های زیرزمینی آب، ذخایر استراتژیک یک ملت به شمار می روند. حفظ آنها از آلودگی و برداشت بی رویه - طوری که سطح آب سفره ها افت نکند - یک واجب ملی است. در کشور ما، سالهاست این انبارهای طبیعی آب، بی محابا در معرض برداشت بی رویه، آلودگی و تخریب قرار دارند:

«روزانه صدها هزار لیتر پساب خانگی و صنعتی و حتی بیمارستانی در تهران رها می شود که این میزان فاضلاب، به دلیل نبود شبکه جمع آوری و تصفیه، به منابع آبهای زیرزمینی نفوذ کرده و با محدود شدن این منابع، برداشت آب سالم و بهداشتی هر روز دشوارتر می شود» (همشهری، اول تیر ۷۷).

در مثال بالاتر دیدیم که چگونه در پرآب ترین استانهای ایران نیز یک قاعده همه جا پذیرفته شده - که می گوید عمده آب مصرفی باید از منابع سطحی فراهم شوند - وارونه شده است و دو سوم آب مصرفی استان مازندران، از آبهای زیرزمینی برداشت می شود. عواقب این «خوردن از اصل سرمایه»، در مورد منطقه یی چون تهران، به مراتب وخیم تر است. آن وقت، در دوره خاتمی بی محابا از آب سفره های زیرزمینی این استان هم برمی دارند و از حالا وضعیت سالهای آینده را نیز به خطر می اندازند:

«برای مصرف سالانه ۹۰۰ میلیون متر مکعب آب در تهران، در بهترین حالت نزدیک به ۶۵۰ میلیون متر مکعب می توانیم از منابع سطحی بیاوریم و ۲۵۰ میلیون متر مکعب از منابع زیرزمینی برداشت کنیم. متأسفانه به دلیل خشکسالی در سالهای اخیر آبهای سطحی ما تقریباً ۵۰۰ میلیون متر مکعب در سال کاهش پیدا کردند و لذا ناچار شدیم که بقیه این نیاز را از آبهای زیرزمینی برداشت کنیم، که البته این برداشت غیرمجاز بوده و سبب شده است که

کیفیت این منابع با ارزش ما که به راحتی هم تجدید شونده نیستند، تنزل پیدا کند» (همان گفتگو، روزنامه انتخاب، ۲۸ اسفند ۷۹).

این «برداشتهای غیر مجاز» در طول سالهایی صورت می گیرند که دولت خاتمی به لحاظ امکانات مالی، دهها میلیارد دلار اضافه درآمد نفت داشته و اگر اهلش می بود، می توانست به تمام پروژه های حیاتی با هدف جمع آوری، مهار و ذخیره بارشها و آبهای سطحی، نوسازی و ازدیاد تصفیه خانه ها و ... یعنی تمام طرحهایی که ظاهراً پشت کمبود بودجه گیر کرده اند، درست و حسابی سوخت برساند. ولی از «کوزه همان برون تراود که در اوست».

پنجم - هوای مرگبار تهران

بی تردید، علاوه بر کلانشهر تهران، شماری - روبرو به ازدیاد - از دیگر شهرهای ایران، گرفتار بحران وخیم آلودگی هوا هستند. اصفهان، تبریز، مشهد، شیراز، اهواز، رشت، اراک و ... نیز مدتهاست به همان دور باطلی افتاده اند که تهران: افزایش جمعیت، کثرت خودروهای دودزا و صنایع آلاینده، هرج و مرج و تنگناهای ترافیک، عدم اجرای «طرحهای جامع کنترل کیفیت هوا»، نبود نگرش زیست محیطی «مسئولان» و کمبود همیشگی بودجه محیط زیستی و حتی، اجرا نشدن قوانین و مصوبه های پیش پا افتاده خودشان و ... این فلاکتها نیز در دوره ریاست خاتمی شدیدتر شده اند:

«در حالی که اصفهان گوی سبقت را در آلودگی هوا از شهرهای دیگر ربوده و پس از تهران در سکوی دوم این مسابقه منفی قرار گرفته ... مسائلی از قبیل مشکلات مالی یا دید مسئولان رده بالای کشور و نمایندگان مجلس شورای اسلامی نسبت به اصفهان نگرانیهایی در شهروندان اصفهانی برانگیخته است» (همشهری، ۱۱ بهمن ۷۲).

اما، «الگوی» خودبه خودی این شهرها پیوسته تهران بوده است. حدود یک پنجم جمعیت و خودروهای کشور در تهران بزرگ هستند. وانگهی، نظریه های کارشناسی و گزارشهای مطبوعاتی انتشار یافته، اکثراً درباره آلودگی هوای تهران تهیه شده اند. بنابراین، بررسی مستند و مرور فشرده تغییرات و شرح وضعیت موجود را صرفاً در مورد آلودگی هوای تهران پی می گیریم.

حوالی نیمه خرداد ۷۶، یکی از مقامهای تراز اول دولت اعلام می کند:

«امسال، سال سالم سازی هوای شهر تهران نامگذاری شده است» (همشهری،

۱۲ خرداد ۷۶).

سه ماه بعد، در ضمن گفتگوی یک خانم کارشناس محیط زیست با روزنامه همشهری، از رقم سالانه چهارهزار مرگ در تهران بر اثر آلودگی هوا صحبت می شود (همشهری، ۱۹ شهریور ۷۶).

در آبانماه همان سال، نتیجه فعالیت‌های «سالم سازی»، بار دیگر به اختناق شدید هوا منجر شده و طبق معمول سالانه تظاهرات کودکان علیه گند و کثافت هوای تهران برگزار می‌شود. در هفته‌هایی که بحران آلودگی نفس تهران را به شماره انداخته، کلی جلسه و مصاحبه در ملاء عام برگزار می‌شود. البته، این بار «مسئولان جدید»، با وعده اصلاحات و «اجرای ضوابط قانونی و مبارزه قاطع با آلودگی هوا» امیدهای تازه‌یی برمی‌انگیزند. تقریباً از همان ایام به بعد، دیگر آمار و ارقام و نمودارهای آلودگی هوا در اختیار رسانه‌ها قرار نمی‌گیرد. وقتی خبرنگار روزنامه «سلام» از مدیرعامل «شرکت کنترل کیفیت هوای تهران» می‌پرسد علت چیست که نمودارها را به رسانه‌ها نمی‌دهند؟ وی می‌گوید:

«شاید به دلیل نگرانی مردم، از انتشار نمودارها خودداری می‌شود» (سلام، اول آبان ۷۶).

در شماره ۲۹ آبان ۷۶ روزنامه همشهری نیز، نکته تأمل‌انگیزی به چشم می‌خورد:

«متأسفانه بخش مهمی از خودروهای آلاینده در اختیار بعضی دستگاه‌های دولتی و به خصوص نهادها و ارگانها می‌باشند».

«مبارزه» دولت خاتمی با آلودگی مرگبار هوای تهران در سال ۷۶، با افزایش آشکار کنفرانسها، سفرها، نمایشها و مصاحبه‌ها و وعده‌های معصومه ابتکار شروع می‌شود. در تجربه روزمره دهها میلیون نفر ساکنان شهرهای ایران ولی، تغییری محسوس نیست. یک سال و اندی بعد، در زمستان ۷۷، بیش از یک سوم از دوره ریاست خاتمی گذشته، اما، از آن همه سفر و کنفرانس و سمینار، چیزی عاید هوای آلوده تهران و ... نشده است. با شروع فصل سرما، دور تازه‌یی از فاجعه بارز می‌شود. طبعاً، توصیه به بستن پنجره‌ها و از خانه بیرون نیامدن «افراد مسن، بیمار، کودکان، زنان باردار» و تعطیل کردن چندروزه مدارس که نمی‌تواند اصل بحران را رفع نماید. در دیماه، نمایشگرهای آلودگی فوق‌العاده بالا می‌روند، وضعیت سرخ به «فرا تر از خطر» می‌رسد. بیمارستانها با هجوم انبوه بیماران روبه‌رو می‌شوند، پزشکان از افزایش امراض حاد تنفسی خبر می‌دهند. خبر «ایست تنفسی» و مرگ و میر ناگهانی کودکان، افراد مسن و مریض سرزبانها می‌افتد. هیچ‌کس جوابگو نیست. در این ایام فاجعه، مشخصه دولت خاتمی و واکنش ارگانهای مربوطه، آشکارا بی‌عملی است! البته بعد که توسط باد و باران کمی اوضاع از حالت اورژانس درمی‌آید، مدعا فراوان است. معصومه ابتکار با کمال وقاحت می‌گوید «کمیته اجرایی و هماهنگی» داشته‌اند و طبق معمول باز از مصوبه و «آیین‌نامه» حرف می‌زند و سعی می‌کند دستگاه خود را مبرا از مسئولیت نشان دهد:

«ما دو کار اصلی داریم: یکی ارائه ضوابط و دیگری پایش و نظارت بر اجرای صحیح آن ضوابط توسط ارگانها و دستگاه‌های مختلف کشور... ضوابطی هم برای شرایط اضطراری مثل اتفاقی که ماه گذشته رخ داد، در قانون پیش‌بینی شده است. اخیراً هم یک آیین‌نامه

اجرای در این رابطه با کمک شورای عالی ترافیک تصویب کردیم که این آیین نامه در شرایط اضطراری می تواند راهگشا باشد» (معصومه ابتکار، در مصاحبه با روزنامه سلام، ۸ بهمن ۷۷).

«ارائه ضابطه و نظارت بر اجرای صحیح آن!» البته، اگر مصاحبه کننده مختصر اطلاع و شهامت می داشت، می پرسید تکلیف نظارت بر اجرای صحیح مصوبه سال ۷۳ چی شد، مگر قرار نبود تردد وسایل نقلیه موتوری دودزا ممنوع باشد؟ باری، در جریان همین بحران طولانی است که صدای مردم هم بلند می شود و رك و راست نظرشان را می گویند:

«دبیر دبیرستانی واقع در شهرستان کرج گفت: مسئولان عادت کرده اند که هر وقت با بحران مواجه می شوند، حرکت مسکن و نمایشی اجرا کنند. اما اگر فقط یک هفته آلودگی هوا کاهش یابد، آنها از برنامه ریزی و انجام کارهای زیربنایی برای حل این معضل شهر تهران دست برمی دارند» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۵ آذر ۷۷).

سال ۷۸ فرامی رسد. خشکسالی است. کمبود بارشها مشکل آلودگی هوا را شدیدتر و پیچیده تر می کند. آلودگیهای هوای شهرها، به خصوص شاخصهای هوای تهران، از اواخر تابستان بالا می روند. توده مردم نگران هستند.

روز ۳ شهریور، معصومه ابتکار، با مراجعه به رسانه ها و طبق معمول یک سری تبلیغ به نفع سازمان مربوطه اش، به مشکل آلودگی هوا اشاره می کند ولی به مردم چنین خاطر جمعی می دهد:

«اجرای قانون رعایت استانداردهای مربوط به گازهای خروجی خودروهای سواری از اول شهریور ماه جاری آغاز شد» (همشهری، ۴ شهریور ۷۸).

اما، ظاهراً «اجرای قانون» به سبک آخوندی هم نمی تواند «سالم سازی» کند. اخبار افزایش آلودگی هوای تهران، خیلی زودتر از آغاز فصل سرما - حتی یک ماهی پیش از باز شدن مدارس - در گوشه و کنار مطبوعات به چشم می خورد.

«وضعیت بسیار خطرناک»

اکنون به پاییز و زمستان ۷۸ رسیده ایم. با وجود «حرف درمانی» معصومه ابتکار، بار دیگر فاجعه دودمه و تراکم آلودگی هوا، اهالی شهر را کلافه کرده است. ولی نه یک «برنامه اضطراری» برای کاهش آلودگیها در دستور قرار می گیرد و نه کسی پاسخگوی مشکلات فزاینده آلودگی هواست. مردم شهر ده دوازده میلیونی تهران، در معرض خطری مهیب قرار دارند:

«پزشکان اورژانس سه بیمارستان قلب [شمال، مرکز و جنوب تهران] وضعیت هوای تهران را برای بزرگسالان و کودکان بسیار خطرناک توصیف کردند... میزان بیماران تنفسی،

آسم، قلبی، برونشیت و ذات‌الریه به شدت افزایش یافته ... تنفس در شرایط فعلی برای کودکان هفت تا ده ساله بسیار خطرناک است ... شیوع بی‌اندازه آسم و درد قفسه سینه ناشی از کاهش اکسیژن و شدت آلودگی هوای تهران است ... مراجعه بیماران قلبی این روزها وقت و زمان نمی‌شناسد، ازدحام این گونه بیماران حتی در نیمه‌های شب نیز ادامه دارد ...» (روزنامه همشهری، ۷ دیماه ۷۸).

این بحران خطرناک، که سال ۷۸ خیلی زودتر و شدیدتر از سالهای پیش، از مهر و آبان شروع می‌شود، - در عین بی‌عملی دولت خاتمی - ماهها به درازا می‌کشد. میلیونها کودک و افراد مریض و مسن در سرتاسر تهران گرفتار تنگی نفس و درد قلب و انواع دیگر امراض ... با بیمارستانها و مطبهای شلوغ و کمبود دوا و درمان ... دست به گریبان هستند. مرگ و میر زیاد است، صدای ناله مردم داغ‌دیده به صفحات مطبوعات می‌رسد:

«مردم تهران تا کی باید به جای هوای سالم، گازهای آلوده را وارد ریه‌های خود کنند و شاهد مرگ و میر عزیزان بیمار و سالخورده باشند؟» (یک زن تهرانی به روزنامه همشهری، ۵ دی ۷۸).

اوج این بحران مرگبار در دیماه است، ولی با آن که بعداً باد و باران به کمک می‌آید و گاه چند روزی آلودگی افت می‌کند، ولی تا بهمن ماه نمایشگرهای آلودگی روی نشانه‌های «خطرناک» باقی می‌مانند:

«غلظت آلاینده‌ها در هوای تهران هم چنان بالاست. ساعت ۸ و ۱۵ دقیقه صبح دیروز، نمایشگرها غلظت دو آلاینده "منواکسیدکربن" و "ذرات معلق" را در هوای شهر در مرز "خطرناک" نشان می‌دادند و غلظت دیگر آلاینده‌ها نیز "زیاد" بود. باز می‌توان بچه‌ها و مردان و زنان زیادی را دید که ماسک زده‌اند. چندتن از مأمورین راهنمایی و رانندگی تهران صبح دیروز در نقاطی از شهر دیده شدند که به ضبط مدارک رانندگان خودروهایی شخصی دودزا می‌پرداختند. اما از برخورد مأمورین با خودروهایی آلوده‌کننده‌یی که به ارگانهای دولتی - یا وابسته به آن - تعلق دارند، خبری دریافت نشد. طبق تحقیق انجام شده توسط شرکت کنترل کیفیت هوای تهران، بیشترین تعداد خودروهایی فعال در این شهر بین ۱۰ تا ۲۲ سال سن دارند و متوسط عمر خودروهایی شهر تهران ۱۵/۹ سال برآورد شده است. قریب به ۱۷ درصد از خودروهایی سواری فعال در تهران، روغن سوزی دارند. در سطح تهران سالانه ۱/۵ میلیون تن مواد آلاینده تولید می‌شود که ۷۲ درصد آن مربوط به بخش حمل و نقل است. در تهران روزانه ۱۳ میلیون سفر درون شهری صورت می‌گیرد و طبق یک آمار دیگر ۶۰ درصد آمد و شد در سطح تهران با خودروهایی شخصی انجام می‌شود» (همشهری، ۷ بهمن ۷۸).

بحث علل و عوامل فنی آلودگی هوای تهران، سال به سال در صدها گزارش و مقاله کارشناسان و دلسوزان محیط زیست، مرتب مطرح می‌شود. به قول یکی از اساتید ایرانی،

این بحث به سبب نداشتن بازتاب در دستگاہهای اجرایی کشور، بیشتر به «یک پاورقی تکراری مطبوعات» در ایام بحران تبدیل شده است. از یک دهه پیش معلوم است که، جمعیت تهران زیاده از حد، خودروها اغلب فرسوده و دودزا و منشأ بیش از ۷۰ درصد آلودگی هوا هستند. هزاربار توضیح داده شده که شهر نه «طرح توسعه محیط زیستی» دارد و نه حتی مهندسی ترافیک درست و حسابی، نه بر پایه یک «طرح جامع مبارزه با آلودگی هوا» مدیریت می شود و نه تخریب فضای جنگلی و تهویه کننده کاهش می یابد، بارها... ولی - هر سال، دریغ از پارسال - وقتی بحران اوج می گیرد و «وضعیت قرمز» اعلام می شود، بار دیگر ایادی ریز و درشت دولت خاتمی می روند پشت میکروفنهای تکراری و با خواندن ورد فلان و بهمان - چون طرح اتوبوسهای برقی، تاکسیهای گازسوز، تبدیل سوخت ناوگان خودروها، معاینه فنی همه خودروها و... مجدداً قول و وعده می دهند. اما عدم تحقق وعده ها نیز با عذر و بهانه و «حرف درمانی» تکراری توجیه می شود:

«به دلیل پاره‌یی مشکلات و نبود هماهنگی میان سازمانها و ساز و کارهای لازم، بیشتر این اقدامات پیش از آن که به مرحله ثمردهی برسد، یا به طور ناقص اجرا می شود یا متوقف می ماند. به خصوص طرح تبدیل به احسن خودروهای قدیمی و فرسوده، که بایست با همکاری وزارت صنایع به اجرا درمی آمد، هم چنان در محاق فراموشی مانده است» (همشهری، ۶ بهمن ۷۸).

وقتی به شهادت متخصصان فن، اکثر خودروهای نو، یعنی «صفر کیلومتر» حتی بیشتر از خودروهای فرسوده مواد آلاینده تولید می کنند، پس عوض کردن و بهینه کردن تکنولوژی ساخت خودرو می بایست از سالها پیش در دستور باشد. دیگر «معاینه فنی» - که ورقه مربوطه را با چند هزار تومان رشوه می شود اکتیاع کرد - به جایی نمی رسد. وقتی بحث «کنترل و خارج کردن خودروهای دودزا» مطرح می شود، ولی بیش از دویست هزار خودرو دولتی و نهادی از هرگونه کنترل معاف هستند، وقتی همه از ضرورت فضای سبز می گویند ولی شهرداری تهران (در همین دوران خاتمی) جواز کندن «هزار اصله درخت کهنسال» باغ عین الدوله را صادر می کند و مأموران فلان وزارتخانه با اهره برقی به پارک سرخه حصار می ریزند، یا بارها با جواز حکومتی به «۲۵ هزار درخت سرو نقره‌یی جنگل لویزان» حمله می شود...

بنابراین، میان علت و معلول را نباید عوضی گرفت. حتی مسأله مبرم عقب ماندگی ۴۰ ساله تکنولوژی خودروها، که ما از ۷ سال پیش به این سو مرتب آن را مطرح کرده ایم، خود معلول نگرش و سیاستهای ارتجاعی آخوندی است. اگر از دولت خاتمی هم حداقل «اصلاحات» ساخته بود، می باید همان ماه اول روی کار آمدن، دستور تحول و مدرنیزه کردن فن آوری خودروسازی را صادر کند. واقعیت این است که علل اصلی این بحران - همانند دیگر بحرانهای زیست محیطی کشور - را نه در این و آن عامل فنی، بلکه در اولویتهای سرمایه گذاری سطح کلان، به عبارت دیگر در خط و خطوط سیاسی و نگرشهای اساسی

حکومت باید جستجو کرد. چون این فاجعه‌ها هر سال تکرار می‌شوند، پس سبب را در وجود نظامی باید دید که دولتهایش از تخفیف و حل و فصل دینامیسم مرگبار تخریب و آلودگیها عاجز هستند. کما این که با ادامه کار «دولت خاتمی» نیز چنین شده، بحران مرگبار هوای تهران به دور معیوب تکرار و تشدید دچار شده است. این مصیبت، دیگر مختص ماههای سرد پاییز و زمستان نیست. کم و بیش در چهار فصل سال امان مردم را بریده است.

ادامه و تشدید فاجعه

وضعیت سال ۷۹ را مرور می‌کنیم. دولت از پتانسیل دهها میلیارد دلار اضافه درآمد نفت برخوردار است، دیگر بهانه و دستاویز «کمبود امکانات مالی» منتفی است. اما از همان ماههای نخست سال، دور تازه بحران آلودگی هوا شروع می‌شود:

«تهران، ایرنا، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۹ برابر با ۱۶ مه ۲۰۰۰: شرکت کنترل کیفیت هوای تهران اعلام کرد که غلظت آلاینده «ذرات معلق» در هوای تهران امروز «سه شنبه» بالاست و بیماران تنفسی لازم است از رفت و آمد غیر ضروری در شهر خودداری کنند. غلظت آلاینده «ذرات معلق» روز گذشته نیز به بالاتر از حد مجاز رسید. غلظت آلاینده «منواکسید کربن» در هوای تهران صبح امروز و در مقایسه با روز گذشته از یک «کاهش نسبی» برخوردار بود که دلایل آن افزایش سرعت باد است. شرکت کنترل کیفیت هوای تهران از دارندگان خودرو شخصی خواست تا برای کمک به بهره‌مندی شهروندان از هوایی مناسب و قابل استنشاق، تا جایی که برای آنها امکان دارد از خودروهای خود کمتر استفاده کنند. عامل تا ۸۰ درصد آلودگی هوای تهران، بیش از ۲ میلیون خودرو عموماً فرسوده و قدیمی فعال در این شهر است».

اگر «افزایش سرعت باد» و بارش باران بهاری امداد نرساند، «غلظت آلاینده‌ها» همین طور در «مرز خطرناک» و این ورآن ور «وضعیت قرمز» نوسان دارند. تهران ده دوازده میلیون نفری، در طول چهار فصل سال، حالت یک شهر بی دفاع را پیدا کرده است. به جای چاره‌اندیشی، هر روز یک مشت مطالب تکراری راجع به علل فنی و درصد آلودگی به خورد مردم داده می‌شود:

«۷۴ درصد آلودگی هوای تهران مربوط به تردد دو میلیون خودرو در این شهر است که روزانه ۱۰ میلیون لیتر سوخت مصرف می‌کنند. معاون محیط زیست، وضعیت جغرافیایی و آب و هوایی، افزایش سالانه ۱۰۰ هزار دستگاه خودرو به تهران بدون این که خودرویی از رده خارج شود، استفاده بیش از حد از خودروهای شخصی، فرسوده و قدیمی بودن خودروها و تکنولوژی تولید خودرو، نامناسب بودن سوخت بنزین و گازوییل، عدم انجام کنترل صحیح معاینه فنی خودروها را از عوامل مهم آلودگی هوای تهران دانست» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۵ تیر ۷۹).

خوب، مگر مسئولیت تولید و تغییر سوخت، تکنولوژی خوروها، خارج کردن خودروهای فرسوده از ترافیک تهران، معاینه فنی و ... کسی جز دولت و شهرداری دولتی است؟ در زمانی که سرمایه و ارز بسا بیشتر از محاسبه های قبلی در اختیار دارند، دیگر چرا دست کم همان «مصوبه» کذایی پارسال خود را به عمل در نمی آورند؟ در این رابطه حتی صدای یک انجمن زیست محیطی - که خود خاتمی هم عوامفریبانه عضو آن شده - درآمده است:

«در سال ۷۸، هیأت دولت مصوبه یی را تصویب کرد که برنامه یی جامع در هفت محور - معاینه فنی، استاندارد کردن خودروهای نو، از رده خارج کردن خوروهای مستعمل، حمل و نقل، مدیریت ترافیک، بهبود وضعیت سوخت و آموزش -، با عنوان " برنامه جامع کاهش آلودگی هوای تهران " به وجود آمد. ظاهراً به جز راه اندازی یکسری خطوط معاینه فنی و تحویل گازوییل های بدون گوگرد به اتوبوس های شرکت واحد، هیچ قدم مثبت دیگری در این زمینه برداشته نشده است» (رئیس هیأت مدیره آوای سبز، روزنامه آفتاب یزد، ۳۰ مهر ۷۹).

اواخر آبانماه، آلودگی هوا شدت بیشتری پیدا کرده و بار دیگر، جهت خالی نبودن عریضه، بحث قدیمی «اصلاح سوخت» و غیره در جریان است. اما در خلال یکی از این برنامه های گفتاردرمانی، «مدیرعامل سازمان کنترل کیفیت هوای تهران» می گوید:

«اگر به اصلاح سوخت، اصلاح فن آوری خودرو، توسعه حمل و نقل عمومی و معاینه فنی در تهران به طور جدی توجه شود، سالانه از مرگ و میر ۴۶۰۰ نفر به لحاظ آلودگی هوا کاسته می شود» (همشهری، ۲۴ آبان ۷۹).

با آن که از گزارشهای افواهی و شواهد دیگر برمی آید که شمار سالانه قربانیان آلودگی به مراتب بیشتر از اینهاست، ولی صرف تأیید رسمی «۴۶۰۰ مرگ و میر» - که نسبت به رقم اعلام شده در آغاز کار خاتمی ۶۰۰ قربانی افزایش نشان می دهد -، خود بحث برانگیز است. بار دیگر گفتارها و نوشتارهای تکراری و بی ثمر راجع به همان مقوله های سوخت و معاینه فنی و ... رسانه های حکومتی را پر می کنند. اما، برخی فاکتها که ضمن بگومگوها بیرون می زند، خیلی گویا و تکان دهنده، علت افزایش مرگها را نشان می دهد. در واقع، ضریب رشد آلودگیها در تهران با شتاب تمام رو به افزایش بوده، طوری که این اندازه افزایش آلودگی هوا امروزه در هیچ کلان شهر دیگر دنیا نظیر ندارد. تولید و انتشار فقط یکی از گازهای آلاینده و کشنده، فقط ظرف یک سال، ۴۰ درصد افزایش داشته است:

«مدیرعامل سازمان کنترل کیفیت هوا، در گفتگو با استودیو خبر شبکه دوم سیما یادآور شد: یکی از آلاینده های بحرانی هوای تهران منواکسید کربن است، زیرا غلظت آن معمولاً بیش از حد استاندارد است و باید کنترل شود. وی تصریح کرد: در ۸ ماهه نخست امسال، میزان منواکسید کربن در هوای تهران در مقایسه با دوره مشابه سال گذشته ۴۰ درصد

افزایش یافته است» (همشهری، ۲۴ آذر ۷۹).

اعداد و ارقام ارائه می‌شوند، اساتید و کارشناسان مرتب اعلام خطر می‌کنند، ولی در دولت خاتمی آب از آب تکان نمی‌خورد. مردم و دلسوزان محیط زیست هم مسأله را گرفته‌اند. از این مدعی، جز حرافی وعده‌های توخالی، انتظاری نباید داشت:

«مشکل آلودگی هوای تهران سالهاست مورد بحث قرار گرفته و همیشه تنها راه حل ارائه شده، وعده‌های مسئولان است، زیرا در چند سال گذشته، وضع آلودگی هوای تهران هر سال بدتر از سال قبل می‌شود. یکی از مهمترین خبرهای هفته گذشته در مطبوعات چنین بود: "آلودگی هوا از مرز بالاتر از خطر گذشت، تهران در وضعیت بحرانی است" (همشهری، ۲۵ دی ۷۹).

یک ماه بعد، در ادامه کشمکشهای درونی خودشان، معلوم می‌شود شمار قربانیان اهالی نیز بسیار بالاتر از رقمی بوده که دوماه پیش داده‌اند. مدیرکل حفاظت محیط زیست استان تهران، رقم سالانه ۴۶۰۰ تلفات جانی را نادرست شمرده، اعلام می‌کند: «شمار مرگ و میر در اثر آلودگی هوا در تهران سالانه ۷۸۰۰ نفر است» (همشهری، ۱۱ اسفند ۷۹).

*

در این «کارنامه تخریب و آلودگی»، سیر سقوط محیط زیست ایران در دوره چهارساله خاتمی، به طور خلاصه و مستند در پنج محور، نشان داده شد. به نظر نگارنده، علاوه بر معضل افزایش جمعیت، اینها عاجلترین محورها بودند. ولی بحران عمومی محیط زیست کشور به اینها خلاصه نمی‌شود. عرصه‌ها و منابع مهم دیگر هم به تخریب و آلودگی شدید گرفتارند. «هرساله یک و نیم میلیون هکتار از مراتع تبدیل به کویر می‌شود» (همشهری، ۳۱ شهریور ۷۹). حیات وحش لطمات جبران‌ناپذیر دیده: «در گذشته ۱۵ هزار نوع مختلف حیوانات وحشی وجود داشته است که در حال حاضر به ۱۵۰ نوع رسیده است» (همان جا). باغهای قدیمی در سراسر کشور مخروبه و ویران شده‌اند (نمونه: باغهای کرج). از خزر تا خلیج، دریاها و دریاچه‌ها و رودهای ایران، همه آلوده‌تر شده‌اند. نابه‌سامانی و درجه آلودگی محیط زیست شهری، به ویژه شهرهای بزرگ و پرجمعیت کشور، اکنون بسا وخیمتر از سابق هستند. مسایل حل نشده زباله‌ها (نمونه: بحران زباله در بابل)، جاری شدن فاضلابها به جویها و سطح خیابانهای مسکونی (نمونه: فاضلاب زندان قصر تهران) و... این وضع گند و کثافت در دوره خاتمی به حدی رسیده که مدیران دولتی آشکارا می‌گویند «تهران، عاری از استانداردهای زیست محیطی» است (ایران، ۱۰ آبان ۷۹).

خاتمی و جارچیهای وی نمی‌توانند گناه ادامه این فجایع را به گردن دعوای جناحی بیندازند. به نوشته روزنامه‌های حکومتی «مدیران کشور از صدر تا ذیل یا مشارکتی اند یا مورد تأیید مشارکت» (انتخاب، ۱۵ اسفند ۷۹). وانگهی شخص خاتمی ریاست عالی محیط

زیست و معاون وی رئیس «سازمان حفاظت محیط زیست» است. حاصل کارشان به قدری منفی و مفتضح بوده که «خودیها» هم معترض شده اند:

«سازمان حفاظت محیط زیست کشور که هر ساله میلیاردها ریال هزینه نگهداری نیروی انسانی و ابزار و ادوات آن است ... چه عملکرد مهمی داشته است؟» (همشهری، ۳۱ شهریور ۷۹).

دولت خاتمی در این چهار سال، با وجود همه هشدارها و وجود انواع آترناتیوهای علمی و کارشناسی، ضرورتی ندیده در رویکردها و سیاستهای ویرانگر محیط زیست کشور، «اصلاحات» کند. آن چه کرده و نکرده، ماهیتاً در مسیر همان تخریبها و «جنایتهای بی محاکمه» پیشین بوده است. مسئولیت سیاسی و اجرایی آن مستقیماً متوجه شخص خاتمی است. او نیز برآمده از ساختارهای قرون وسطایی، مخالف تغییر و متعهد به «حفظ نظام» می باشد. اما محیط زیست ایران، قطعاً به یک تحول بنیادی و عاجل در نگرش و سیاستگذاریهای کلان ملی نیاز دارد. مانع تحول و اصلاحات لازم، اما، آشکارا کلیت همین نظام است. این باید خاک شود تا ایران و محیط زیست آن بتواند آزاد نفس بکشد و در هوای تازه رو به بهبود و شکوفایی خیز بردارد.

خرداد ۱۳۹۸ . کریم قصیم
انسانمنت خرداد ۱۳۸۰ در نشریه «شورا»